

# شیخ ابوالفضل

۱۴۸

و اجماع آمد و خاطر سرسیر را تعین شد که آنکلیات نخستین اصلی نذر و پادشاه در شرویش عالم در کجا بود  
چگونه است بهمانا صاحب خانه گرفته می سپارد و اندوهری بوالجب سراپی خاطر گرفت و اندیشه ترک  
در دل راه یافت گفتم از ما خبری در بار خود اینقدر دانم که حکایت نخت راستی دارد و گرنه برادر  
و نامی که دزد و مردم از کرد خانه برینخوا استند اینهمه سخنی که بخاطر میرسد ظاهر باشد هرگاه در زمان  
ایمنی هرزه سندی بگوش میرسد گزیده مردم فریب زده بکین برینخوا استند امروز اگر مثل خدیو  
خانه دریم زار افتد چه دور باشد و اگر در مقام گرفت و گیر شد تغییری در سلوک ظاهر نگیرد تو حق  
در ایگار تمینمود بهمانا افغانه سازی تباہ کالان بدگوهر اورا کالیوه ساخته است و مردم را بر  
این داشته تا از دید خوبی نگویید مثل اورا بهلیم و اورا از آن بار خاطر بر آوریم لحنی بحال آمده  
بچاره گری و آوریم و د شوار تر از شب اول سیاه روزی پیدا آمد و درم روز کاری رو نمود بر  
شناسائی نخستین و داستان حال من بکین نمودند و مرا منتشار مومن اندیشیدند و از خرد سگ  
چشم پوشیده عهد بستند که دیگر خلاف رای نشود چون شام درآمد بادلی هزار نجش و مغزی شوری  
وسینه زخم اندوز و خاطری کرانبار عم از آن غمگده و حشت افزا پاپیرون نهادیم نه یاوری  
در نظر و نه پائی استوار و نه پناه جائی پیدانه زمانه ارمیده ناکاه در آن دیو لاج ظلمت آمد بر  
پرخشیدگی از ملائذ را منزل پیدار شد و لحنی دم آسایش گرفته آمد هر چند خانه او تنگ تر از دل او  
بود و دل او سیاه تر از شب نخستین لیکن قدری بر سوختم و از سرگردانی بی سرو بن باز آمدیم و در  
انجام کار روزاویه خمول فکر در دوادوشد و راهها بکالش کام فراخ برداشت چون آسایش  
پید نیامد و اطمینانی رو نیار و پانچ آراست حال بهترین دوستان ویرین ترین شاگردان  
و محکمترین مردان در همین چند روز پر تو انداخت اکنون صلاح دید وقت در آنست که از این شهر  
نفاق که وبال خانه و آتش و گزند گاه کمال است رخت بیرون کشیم و از این آشنایان دور  
و دوستان ناپا بر جا که پایه وفاداری شان بر باد بهار است و رخت پایداری بر سیل تند بوز  
کناره شویم باشد که کنج خلوتی پیدا آید و بیکانه سعادت نمود بزنها خود گیرد در آنجا بر حال خدیو  
روز کار شناسائی بدست او فقه و انداز و لطف و قدر گرفته آید اگر کنجائی داشته باشد با برخی اخیر  
اندیشان انصاف طراز در میان آورده شود و استثمائی از مزاج زمانه نموده آید اگر وقت یاور  
ناید و زمانه بختیاری بی باز رجوع بخیر شود و گرنه فراخنای عالم را تنگ ناخته اند هر مرغ را بر شاخ  
و کنج آشیانی بست و براتاقامت و آبی بدین مصر کمال نیامده در حوالی شهر فلان امیر خست قطع  
یا فقه فرود آمد و لحنی نور راستی از روزنامه حوال او خوانده میشود و بوی محبتی از او بشام عقل دو  
اندیش میرسد اکنون دست از همه باز داشته بدو پناه بریم شاید که لحنی در آن جای بی نشان  
آسایشی یافته شود اگر چاشنائی دیندار از اداری و شبانی نباشد اینقدر بست که اورا آمیزشی و گری  
بدان مردم غیث و برادر گرامی تغییر لباس نموده قدم در راه نهاد و بدالضوب سرعت نمود او از این

# شرح ابوالفضل

۱۳۶

اگهی شادمانی اندوخت و یکشاده پیشانی مقدم را متعتم شمرد از آنجا که روز بازار بیم بود ترکی چند را همراه آورد  
که در راه کزندی نرسد و پای بند پزوهندگان بد که برنگردیم در نیم شب تا امیدی آن تزدت آگاه  
دل رسیده نوید آسودگی رسانید و پیام آرامش آورد همان لباس کردانده قدم در راه نهاد و آمده  
و بطریق مختلف با تاق اور سیده شد با شتی سترک و خدمتی کزین بجا آورد و آرامشی بزرگ شده شفا  
ور داده روز بیدان سر منزل را امید کی بود و از عریب ناکی روز کار در پناه که یکبارگی پریشانی سخت تر از  
آنچه رویداده بود در آسمان تعذیر فرو بارید همانا آمد در ابرار طلبید شسته از آن باده که دو مین  
سپوش شد در کار این ساده لوح نیند کردند و بهوش تر از تخمین گشت ورق آشنائی یکبارگی در نوب  
بشی از آنجا در آمده بدوستی پیونده شد او مقدم کرد امیر اس متعتم شمرد از آنجا که در همسایگی بد کوهری شورش  
منشی جاداشت سراسیمگی سترک رو آورد و حیرتی بی اندازه کالیوه ساخت چون مردم بخواب در شده معتمد  
گاه نامتعین قدم جبارت برداشته آمد هر چند اندیشه بجا رفت و تا بل بجا آمد آرام گاهی پدید نیامد چارها  
دلی پر آشوب و خاطری غم آلود باز بدان سر منزل رفته شد و شکر آنکه مردم از زاویه از فتنه آگهی نداشتند  
زمانیکه این کشته رشته توکل آسایش گرفتند و از آن پراکنده کی برگزیده شدند برای برادر آنکه بر آمدن از  
این جا بکلمه و ایتمه بود بفرمان حسد هر چند که ارش رفت که بوقلمونی احوال بهمنویت روش اختلاف  
او صنایع پرستاران دلیل است پیدا سود مند نیامد هر چند علامات کرانی افزایش داشت چاره دیگر  
بدست نیامد چون آن بسکیر کوه عطل دراز سودا دید که این قباحت تا همان متشبه نیتونذ و خیر او را  
خالی نیمازند روز روشن بی آنکه صلا کونه زدند و حرف آشنائی بر زبان راند کوج نمودند ز بندگان خیر  
باز کرده روانه شدند ما سگس در آن صحرای نزدیک او نخاس آراسته بودند نشسته ماندیم و شکر چای  
پدید آمد نه جای بودن و نه برای فتنه نه پرده در میان از هر طرف آشنایان دور و دشمنان صدیک  
و نایدگان سخت پیشانی و عهد که از آن ناپایدار درنگا پود و مادر دشت بی پناه بخاک بیچارگی نشسته با  
روز گامی درم و روی کار پراکنده بدراز نامی اندوه در شدم بهر حال برخاستن و بجائی کام برداشتن  
ناگزیر نمود در آنسگاه بدسکالان راه سپردیم خواست الهی پرده بر چشم مردم فروهشت بیادری بسیار  
ایزدی از آن بیم گاه بر آمده و حشت خانه بهر ای و در مسازی همچنان برسیدل گاه نهاد و از کونش  
بیگانگان خیر باد آشنایان ز سگار با غنچه اتفاق افتاد و پناهی وی نمود نیروی فتنه باز آمد و دل  
قوتی سترک رویداد ناگاه پدید گشت که چندی از پزوهندگان نافر جام گزارده دارند از تکاپو بسته  
آمده زمانیکه آسایش کزیده آمد بادی شمره شرح و ظاهری پراکنده بیرون شدیم و هر جا که فتنه  
یشد بلای ناگهانی سنیا هی میگردد و گرم ناکرده جای برای باور خطرناکت می گشتم تا آنکه در آن دو  
دوبی تابنی نور و وارو که رانه باغبانی ستاخت و حال دیگر کون گشت نزدیک بود که قالب تهی کرد و  
و نقد زنگانی پیره آید آسودت سرشت بکوناگون هر باغی دل فتنه را باز آورد و از راه نکلید  
بخانه خود برود و بنه خوارگی برنشت اگر چه گرامی بر عهد از آن گوییده حال بیرون شد و زمان آن رنگ

# شیخ ابوالفضل

وگرگون شدی لیکن برابر خلاف آن مسرت افزودی آثار دوستی از ناصیه احوال آن لایه گری بر خواندی  
پربزدگوار خود بایزد بهمال بوده بر نطق الکی خرمش فرمودی دیر کی تقدیر را تا شاکردی غمی از شب گذشته  
بود که خند و خنده به لبی آمد و زبان بیخاره در آن کرد که با وجود مثل من دوستی درین شورش گاه کجا بر  
برده میشد و امن از من چه بر گرفته بودند و آنچه بخاطر نرسید بخاطر این برگزیده مرد بود پاسخ که ایوم که در آن  
طوفان دشمن گامی از همه اشایان یک رنگ و هوا خوانان یک دل و دری بسته آمد که میاد از زمین بگذرد  
از آری بدیشان رسد غمی بشکفتی درآمد و گفت اگر گوشه مرا خوش نیکنند از پیشه بکار میرود و نهان خانهای  
امن را نشان داد آثار دوستی از گفتار او پدید آمد خواهش او را پذیرفته بخوبی گزیده فرود آمدیم چنانچه  
دل میخواست صفوت کاهی بست افتاد از آن سر منزل مهابی حقیقت طراز سبادت نشان انصاف  
گزمین و اششایان راستی اندوز از سال یافت و هر یک شناسای حال شد و بیچاره گری درآمد و اخراق را  
اطمینانی رویداده یک ماه و کسری در آن آرامش جابسر برده میشد و آن برادر گرامی از اگر ابراهیم  
شافت تا در آن اردوی بزرگ چاره گریان دل سوز را گریه کرد و آن صبحی آن تمام میرود و راندش هزار  
دره و غم آمد و پیام روز کار سخت آورد بهمانگی از بزرگان دولت و آق سقاوی بارگاه خلافت از آن کوی دستان  
حسدان بد کوه بشورش در شد و بی آنکه آئین نیاز مندی پیش کرد و آب بندگی بسپرد بخدیو عالم بد رشته  
پیش آمد و تندی نمود که مکر دوره سپهر جنبه میشود و روز رتخیز نزدیک که در این دولت بد کاران شوریده مغز  
فراغت و آرزو مردم نیک سر کردانی این چه آئین است که بجا میاید چه ناسپاسی است که روی میدهند آن برد  
بار آرزوم دوست بر نیکنوی او بخشوده که از شش فرمود که گرامی کونی و از این چه کس میخواستی خواب دیده یا  
بغز هوشمندی شولید کی راه یافته چون نام برد حضرت برج گرامی او آشفته و بر زبان آوردند هلی اکابرو  
بد لشگری جان گرامی او بهمت بسته اند و فتوا داد دست کرده زمانی مرا آسایش نمیدهند و با آنکه نمیدانم که  
شیخ در فلان جاست و نشان این خلوت دادند دیده و دانسته تعافل میروند و هر کجا میسختی مرد و غیشتم  
توانا دانسته میخواستی با از انداز به بیرون یعنی صباح کن و دو شیخ را حاضر کرد و آن دو سگانه غلام فرام  
آید برادر گرامی همان زمان این شورش شنیده شب شب با یلغار خود در سایند بی الکی مردم باز با این پیش  
لباس یکبر بر آید و رابی شدیم و آشفتگی دشوار تر از همه ایام ناکامی شورش در باطن افزود و اگر چه غمی روشن  
شد که مردم تا کجا همراه اند و با همه بار داد که تا چنانکه از شش نموده اند و غیب از چگونگی بر حال الکی است  
لیکن پریشانی سخت تر شورش آوردنی آگاهی یافتن از مردم بکینه سداوار کی گرفته آمد نورستان آفتاب و  
تاریکیهای بد کوهستان و هجوم مسالک شهر و بسگانه پز و بهندگان نافر جام و یاد نماید و بار انداز نماید  
قلم چوبین را چه یار که قدری از آن حال گذارد هر زخان فیضی را الکی رود و این شکافه زبانه لکلم  
یزدنا گزیر با سر بسکی کونا کون بخوابه روا آورده شد غمی از شورش شهر دیده و دشمنان بر اسب و پیاده  
که نوازش کیهان خدیو بتاز کی معلوم شده بود در محیب زبان قرار یافت که ای چندستانان نموده آید  
و از این حسد به بد انصر اقبال شافت شود و برخت کانه فلانی که از شش باز می برین در میان است و غم آید



# سفر ابن فضلین

باشد که این خوف نشیند و پادشاه دست نجاش بر کشاید تا که بر آیین بختگان سامان نه نموده  
 بشی تیر ترازدرون حد کالان در از تر از طر از فاضلانی نه بود سرایان بر او در آمدیم با خام کربا  
 قلاوز و کج و بهای او در نور گاه سحری بدان سینه جادیده شد آن ناشناسا اگر چه از جان فرید اما چندان  
 داستان هم بر خواند که گفت در نیاید و از راه مهربانی بر زبان آورد اکنون وقت گذشته است خاطر قدس  
 قدر می آرد و اگر پیش تر از این آمدن میشد کزندی نیر رسید و باستانی کار و شوار ساخته میشد در این  
 نزدیکی دبی نشان دارم روز بخند در آن خمول بید سرود تا خاطر مقدس شاهنشاهی بنوازش گرفت در  
 کرد و فی نشانه روانه انصوب گردانید بکونا کون اندوه هم آغوشی است و اد چون بدانجا شدیم همانا که  
 که با میدا و فرستاده بود غیبت داشت در آنجا به معور بخانسه و شدیم دار و خور را بخواندن نامه احتیاج افتاد  
 و آثار و انانی در نواحی نیافتد طلب داشت از آنجا که تنگی وقت بود بر راه انکار شتافته شد و در کمر زمانه  
 پدید آمد که این تشریح منوب یکی از سنگین دلان شوریده منراست او از ساده لوحی بدینجا فرستاده بصد  
 تابی و اندوه ناسی که خود را از آن مرحله بیرون انداختم و راهبری ناشناسا گرفته بدی از دار الخلافه کرد  
 که بوی آشنائی از آنجا میآید ره نوریم آن روز سی کرده سیه به شاقه بدان عزیمت گاه پیوستیم آن  
 نیکو حال مرد میها بطور آورد لیکن پیداشد در آنجا نیز یکی از باطل سیزان گشت و کار دارد و در چند گاه  
 بدینصوب گذاره نماید دست از آن باز داشته در نیم شبی بادی نژد ره نوزد گشتم و سحری بدار الخلافه کرد  
 در آمده زاویه دوستی بدست آورده شد و نخی در اینجا که آن نامردمی و خواب گاه فراموشی و دیوسار نا اطمینان  
 و تنگ بار کم بینی دم آسایش گرفته اند لیکن زمانی گذشته بود که از آن خیره رویان خدا از ارد کام گران  
 بی آرزوم نام بر زبان رفت همانا که در همسایگی چنین نارسائی آشفته رانی و شوریده کاری پریشان منزه باشد  
 ساعت صیبر را معنی تازه گرفت و سرگردانی شگرف روی آورد و از آنجا که قدم از نجا بود سر از آنک شکر  
 و گوش از بانگ در او چشم از سان بخوابی منده سوده شده بود و با لجب در دیر فرو گرفت و گران بار غمی  
 پیشکار دل آمد تا که بر در فکر مانی بگردانید بر آمد و خدیو خانه سینه به پیدانی با کام صحت برداشت دور  
 بدین گشاکش درونی بسر بردیم و هر زمان و اسپین انقباس انته روز کار سپری میشد تا آنکه سعادت فشی  
 بخاطر آن پر نورانی گذشت بگوشش صاحب خانه و جستجوی سخت او پیداکشت و هزاران نژده عاقبت آورد  
 در ساعت بدان صفت نگاه رفته شده از شکستگی دل و کشادگی پیشانی خدیو خانه کونا کون مسرت و یاد  
 نسیم کامیابی بر کلین انال وزید و آبی دیگر بر روی کار آمد اگر چه از ار باب یقین نبود از سعادت بهره داشت  
 در کمنا می به سیکامی میزیت و در کم مانی تو انگیزی می نمود در تنگ دستی کشادگی و با پیرزالی بر نانی از نمان  
 حال او میستابید غلبتی دل گزین بدست افتاد و باز از سر نمان نویسی بسیار شد و چاره گزینی پیش آمد و  
 در این آسایش جا افتاد صحت شد و در معقول گشایش یافت خیر سکا لان حق تسخیر می برخواستند و  
 کار و انان بخت بیدار بهد کار می نشسته نخستین بنحان مهران فراموشی و بختار دل او نوازشانی قنده سارا  
 خیل اندوز و کم حیاران ناسخیده کار را چاره فتنه موده و پس از آن داستان نیکوئی شیخ را به پیکاه  
 خلافت

# شیخ ابوالفضل

خلافت رسانیدند و بطرز دلکش و آئین عارفانه فرمودند و اشتداد و رنگ نشین اقبال آرای مقتضای  
دور بینی و قدر شناسی پهنای هر آموذگزارش نمود و از راه مردمی بزرگی طلب داشت چون مراسم  
تعلق فتنه و نیاید ی به سی نگزیدیم آن سپید نورانی با همین برادر روی نیاز بدرگاه همایون آورد و  
کونکون نوازشش پادشاهانه پایه و الایافت و یکبارگی ز نورخانه ناسپاسان خموشید و عالم برام  
خورده آرام گرفت و هنگام درس خلوتگاه تقدس را این بستند و زمانه آئین نیکوان پیشین آورد و هم  
در این نزدیکی پدر بزرگوار بمطاف حضرت دلی توجه فرمود و مرا با برخی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت  
از آنسال که بدار الخلفه اگره رحل قامت انداخت در آنز او به نورانی چندان بتماشای عالم علوی بود که نوا  
نگاه کردن بدیع سخلی میرسد یکبارگی این خواشش گریبان دل ابر گرفت و دامن همت بر کشاد و مرا که بجز  
سب طنی ابوت پیوندی معنوی بود بیکانه نوازش اختصاص داده بارگشای از گشتند و تقصیل این احوال  
است در لوا مع سحری که دل باستان پوسته بود و بر نطق نیایش گری نیاز مندی میرفت در میان خواب  
و بیداری خواجه قطب الدین اوشی و شیخ نظام اولی نمودار گشتند و بسیاری بزرگان از انجمن شد و بزم مصفا  
اراسته آمد اکنون بجزر خواهی بر سر تربت ایان رفته میشود در آن سرزمین نعتی بآئین ایشان داشته  
اید پدر بزرگوار بر طرز نیایگان سعادت فرجام خط ظاهر معینه بود و با سماع افغانی و نیزگی ابر چشم  
نیمه و اخت و وجد و سماع که در میان صوفیه شیوع دارد و نمی پسندید و خداوندان ان طرز را طعنه زوی  
و جمواره بر زبان گوهر آموذگد شستی بر تقدیر برابری غنی و فقیر و ستایش و کوهش خاک و طلا که از  
شرایط روانی این کار است بسکری تلوین با خود دارد نگرشگاه آگاه دلان شردی پر بهر سخت فرو  
و کناره گرفت و دوستان از با ز داشتی همانا در این ششایین غنودگان بستان آبی که بدین کردار سفر  
و اسپین میوزده اند از درستی نیت و راستی کردار چنین پش و هوش فرمودند و دل این پیر ایزد پرست را  
بودند در آن سفر سعادت بر بسیاری از خنکان آن کل زمین عبور افتاد و نور را در دل تابید و فیضها رسید  
اگر سرگذشت را بتفصیل نویسد جانیان افغانه پندارند و به بد کانی دامن آتشی عصیان آیند تا آنکه مراد از  
زادیه بختد و بارگاه تعلق بردند و در دولت کثودند و پایه والای اعتبار یافت حال مدیوشان حرص  
ره زدگان حسد کالیوه شد مرادل بهر داد و بر پر اکنه کی ایان خاطر بخشود و ما ایزد بهیال پیمان در  
برست و با خود تار و اد که زمان کاری این نباشایان که چراغ بی نور و نشان بی نشانند از دست خاطر  
درست کار بر خیزد و در برابر آن بجز نیکونی بدل و نیاید باوری توفیق ایزدی بدین اندیشه چیره  
یافت و مرانشاط دیگر پیدا آمد و همت ایزدی تازه مردم از تبا و کاری جرت گزیدند و دوم آسایش گزیدند  
پدر بزرگوار با نذر ز کوفی بر نشت و با زرم ستیزی و کج گرائی و ناحق و نارسانی مردم گذارش نمود و در برابر  
به کاران اباستام فرمود و طنی در افتای راز سر بسته کشید و خان بود و از پانچ آن ولی نعمت شرمندگی  
داشت آخر الامر ناگزیر سرگذشت خویش بوقف عرض رسانید و جوش در و نه اورا چاره گرشد و صد گره  
خاطره کثود و ناسور کن فرایم آمد القصد نبلوها چون ریات همایون و در السلطنه لا بهر بجهت مصفا

# شیخ ابوالفضل

ملکی وقت فرمود و خاطر از جدانی آن بر حقیقت سرسبکی داشت در سال سی و دوم الهی مطابق هفصد و نود و  
سخ بلالی التماس مقدم گرامی نمود آن شناسائی نفس و آفاق آرزو پذیرفت بر بیت و سوم خورداد  
الهی سال سی و دوم موافق شنبه ششم جب سال مذکور سایه عاطفت برین کثرت آری حدت کزین  
انداخت و بکوناگون نوازش سر بلند ی بخشید همواره در گوشه آرزو اخر سندی فرود می دست از همه باز  
داشته با واره نویسی و زکار خود و پسر یه نفس ابوالودائع روز گذراندی اگر چه معلوم ظاهر کثرت و اختی لیکن  
همواره در ذات و صفات ایزدی سخن فرمودی عبرت را می بر گرفتی و بر کنار از آدمی نشستی و دامن رسکار  
گرفتی تا آنکه مزاج قدسی لحنی از اعتدال احتجی ذکر کو کنی پذیرفت هر چند از این قسم رنجوری بسیار شدی این  
بر از سفر واپسین آگهی پذیرفتند و این شوریده را طلبداشته سخنان هوش افزا بر زبان وقت و لوازم  
وواع بطور آمد چون همه در پرده سخن میرفت و دلی در من گمان برده راز دار کرد اسیده بودند پس خون  
دل فشر و خورد و خویشتن را بعد بی آبی قدری نگاه داشت و بنفس کیرای آن شیوای ملک تقدس لحنی  
آرمید و پس از هفت روز در کمال آگهی و عین حضور بیت و چهارم مرداد ماه الهی هفده ذی قعدة هزاره  
بیت هجرت بریاض قدس خرامید نیز سپهر شناسائی در حجاب شد و دیده عقل ایزد شناس آری کشت  
پشت وانش دو تانی گرفت و انانی هزار و زکار سپری آمد مشتری و از از مبر نهاد و عطا ز قلم در شکست خنای  
لحنی در جای خود گذارده اند چون برخی از حال گرامی نیا گمان خود را بگاشت لحنی از خود میگوید و وسیله  
خالی میکند و سخن را آبی میدهد و ز باز اسندی میکشاید نفس قدسی مرا بابدن غمضری در سال چهار صد  
هفتاد و دوم طایله مطابق هفصد و پنجاه و هفت بلالی از ششم شهری به زربگاه دنیا خرامش شد  
کیال کسری شیوا زبانی کرامت فشره بودند و در سخ سالکی آگاهیهایی غیر متعارف را آورد و در کجوا  
گشودند در پانزده سالکی خستاش دانش پذیر بزرگوار را بگوار آمد جو بر معانی را پادار آیین شد و پارس سر کج  
نشت و شکر آنکه از کردش سپهر بقلون همواره خاطر از علوم مکتبی و رسوم زمانی دل زده و خواهش می  
و طبع در کیز بود و بیشتری اوقات کتر می فهمید پدر بر منط خویش افنون آگهی و میدی در هر فی مختصر  
تالیف فرموده و یاد وادی مرا اگر چه هوش فرودی از دستبان علم چیزی نشین نیامدی گاه مطلقا  
در نیافتی و زمانی اشتباه با پیش او رفتی و زبان یاوری مگردی که آزار بر گوید حجاب الکنی میاورد یا  
تو مسندی سخن گذاری داشت در آن انجمن بگزید افتادی و به نگویش خود در شدی در این اثنا بیکی  
از مظاهر کونی علاقه خاطر می پیاید و دل از آن کم بیستی و کوتاهی شناخت باز ماند روزی چند برین  
گذشته بود که همزبانی و هم نشینی او جو یای مدرس کرد ایند و خاطر سر تاب ریمده را بدایمجا فرود آمد  
و از نیز کنی تقدیر یکبارگی مراد بودند و دیگری آوردند و حقایق حکمی و قاین دبستانی پر تو ظهور اند  
و کتابی که بنظر نذر آمده بود روشن تر از خوانده نمایش و او اگر چه موهبتی خاص بود که از عرش تقدس  
تول صدوی فشره بود لیکن انجاس گرامی پدر بزرگوار و بیادادان نقاوه های هر علم و ناگشته شدن این  
سلسله یاوری شرک نمود و کزین اسباب کتایش گشت ده سال دیگر بر و آگوه خویش و افاده مردم شب

# شیخ ابوالفضل

روز شناخت و کسکی از سری جدا نیارست کرد و خلوت بر از صحبت تمیز نتوانست کرد ایندیو یار ای  
جدا کردن غم از شادی داشت غیر از نسبت شهوی و رابطه علمی دیگر نمی فهمید آشنایان طبیعت از اینکه دور  
سه روز سپری شد و غذا وارد نمیداد و نفس و انش از وز را به ویسلی نغیث کجرت در می افتادند و اعتقاد می  
افزودند چنان پاسخ میداد که استبعاد از الف عادت بر خاسته بیمار را طبیعت او بمعارضه مرض چگونه از  
خوردن دست باز میدارد و هیچکس را سنگت نیاید اگر توجه معنوی بفراموشی برد چرا عجب نماید اگر مدت اولات  
از بسیار گفتن و شنودن از برکت و مطالب الا از کهن اوراق بتازه صفح اول آوردند بیشتر از آنکه گشایش  
و از حیض بیداشتی براج شناسائی بر آید سخنان بر پیشینیان می یافت مردم حوزه سالی را در یافته  
سرباز میزدند و خاطر شوریدی دل نازمون بر جویشی یکبارگی در مبادی حال عایشه خواجہ ابوالقاسم  
مطول آوردند و آنچه بر طایر میر مکنت و برخی دوستان مسوده کردی در اینجا یافته شد حیرانی افزای نظارگان  
آمد دست از آن انکار باز داشتند و بنظر دیگر دیدن گرفتند و روزن نیافت بر آوردند و در شناسائی  
گشادند و نخستین بنگام تدریس عایشه بر اصفهانی بنظر درآمد که از نصف بیشتر گرم خورده بود و مردم از استفاده  
نماید گرم زده دور ساختم و کافذ سفید پیوند و اوم در نورستان سحری بانگن قاطی مبد و غنهای هر کدام  
در یافته بانزله آن مسوده مربوط نگاشته به بیاض بر دو این اشارت کتاب درست پدید آمد چون متعابله شد  
و در تغییر بالمراد فسه چهار جا ایراد بالمقاربت شده بود بکنان سنگت زار افتادند هر چند ان نسبت فوادیه  
افزودی فسخ دیگر باطن را فروختی در بیت سالی نوید اطلاق رسید و دل از اولین پیوند بر گرفت و  
سراسر یکی نخستین رو آورد و اسکی فنون بانوباه جوانی شورش افزا و امن داعیه فسخ و جهان نامی  
دانش و پیش در دست طنطنه چون تازه بکوشش سیدن گرفت و دست از همه باز داشتند او نیز ش نمود  
هنگام شاهنشاه فرهنگ آرای مرید فرمود و از کوشه خمول بر گرفت چنانچه در خوانیم و برخی تقاریب  
آورده نیایش گری نمود و اینجا گفتد مرا عیار بر گرفتند و گران سخن را بازار پدید آمد و زنان بنظر دیگر گرفتند  
و چه کفشک با رویداد و چه نضر تا چه افزوخت امروز که او احسنه سال چهل و دوم الهی است باز دل پیوند  
کلا ند و شورش نو در باطن پافشرده میندغم که کار کجا خواهد انجامید و در کدام بار انداز سفر و اسپین خوا  
خواهد شد لیکن از آغاز هستی تا حال تواتر الای الهی مراد کف حمایت خود گرفته است گر انبار امید است که  
احسنه این نفس در رضامندی مصروف کرده و سبک دوش خود را بار امکاه جاوید رسانده از اینجا که شنا  
نعم ایزدی یک گونه سپاس گذاریت مثنی از آن مسینوید و دل ایندیو می نغیث کجرت نعمتی که در خود یافت  
نژاد بزرگ بود بو که تو دامنای این کس با پاکی نیاکان چاره شود و کزین داوای علاج شورش درونی  
ایه چنانکه در روز آید و واتش را با تب گرم را سبد و عاشق را بدیدار و بیم سعادت روز کار و امین زمان  
هر گاه بندگان باستانی مبدلت بیگانگان تفاحه نمایند من اگر به نیروی پادشاه صورت و معنی نازش  
کنم چرا سنگت نماید سوم طالع مسود که مراد چنین خجسته روز کار از همیشه تقدیر بر آورد و طلال قدسی سلطنت  
بر من افتاد چهارم شرفناظرین از پذیرفتی گذارشش نمود و از دودمان صحت چه نوید مکارم رجال افزایم  
داشت



# شیخ ابوالفضل

۵۵۵

داشت و همواره وقت کرامی بستودکی اعمال آرایش و ادوی آزریم را با نسیه می ل یکجا کرده بود و کردار را  
 با کفایت پیوند یکجستی داده پنجم سلامتی اعضا و اعتدال قوی تناسب آن ششم امتداد ملازمت این و کز آن  
 ذات قدسی حصار می بود از افهتای درونی و برونی و پناهی از حوادث انفسی و آفاقی بهنتم بسیاری صحت  
 و نوشداروی تسدرستی هشم منزلت شایسته نهم سبغی از روز بی و خرسندی بحال دهم شوق از روزی و روز  
 رضا جوئی و الیدین یازدهم عاطفت پدر پیش از حوصله روز کار بعنایت های کونا کون نواختی و با بوالابا  
 و ودان و الا اختصاص دادی و دوازدهم نیاز مسندی در گاه یزیدی سیزدهم در یوزه زاویه نشینان  
 حق کرین و حسد پشرومان درست چهاردهم توفیق بر دوام پانزدهم فراهم آمدن کتب در قسام  
 علوم بمذلت خواهش رازدان بر کیش آمد و دل از بسیاری و اسوخت شانزدهم پیوسته محرض نمودن  
 پدر بر شناسائی و مراجعات پریشان گذاشتن بهنتم هم نشینان سعادت افزا بجدیم عشق صورت پروردگار  
 که شورش خاندانها وزین لرز با سیتها باشد مرار بر منزل گاه کمال آمد و از نیرنگی بواجب لحظه لحظه شگفتی نوبرا  
 و زمان زمان تحیر و شود نوزدهم ملازمت کیهان خدیو که ولادت و دیگر بود و سعادت قی تازه سیم بر آمد  
 از رعوت بیامین ملازمت کعتی خداوند بیت و یکم رسیدن بصلح کل برکات القعات قدسی لحنی از کفایت  
 بجنوشی آمد و به یگان بر طایفه آشتی نمود بدان را عذر پذیرفته طرح مصالحت انداخت الله تعالی از لوا  
 اکتی نقش بی دور سازد بیت و دوم ارادت خدیو خدا کالان بیت و سیم بر گرفتن و اعتبار بخود  
 اورنگ نشین فرهنگ آرای بی سفارش دیگران تکاپوی من بیت و چهارم برادران دانش آموز  
 سعادت گزین صاحبوی نیگو کار از همین برادر خود چه گوید که با آن کالات صورتی معنوی برضای خاطر  
 من شوریده حال قدمی بر می داشت و خود را وقف دلجوئی من کرده سرگرد کی را پای مرده بودی و تنگ  
 اندیشی را دست مرد و در تصانیف خود چنان میر آید که مرا توانائی سپاس نیت چنانچه در تصیبه و فخریه  
 بسی مباحثات فتنه موده و لاوت او در سال چهارصد و شصت و نه جلالت مطابق هضد و پنجاه و چهارم  
 محبت او را بکدام زبان نویسد لحنی در این نامه نگاشته و در دلی بیرون داده و تشکره باب بیان فرود  
 نشانه و سیلاب را بند شکسته و ناسیگبایر پای مرد شده تصانیف او که ترازوی گویمانی و بیامیت و  
 مرغزار و اتان زن مدحت سرانی کنند و خبر کمال او گویند و یاد شامل او نمایند و دیگر شیخ ابوالبرکات ولادت  
 او در شب هفتم هر ماه حبالبی سال چهارصد و هفتاد و پنج موافق شب هفتم شوال هضد و شصت قمری  
 اگر چه پایه و الای اکتی سیند و خسته لیکن بهره فراوان دآرد و در معامله و انی و ستمیز زمانی و کار شناسی  
 از پیش قدمان شمارند و در نیک ذاتی و در ویش پرستی و خیر سگالی امتیاز تمام دارد و دیگر شیخ ابوالکثیر  
 ولادت او روز ابان دهم اسفند از سال چهارم الهی معاصد و شنبه بیت و دوم جمادی الاولی  
 سال هضد و شصت و هفتم هلالی مکارم احساق و شرافت اوصاف خوی ستوده اوست مزاج زانرا  
 نیک شناسند و زباز زبان سایر اعضا بزبان خود دارد و دیگر شیخ ابوالکرم ولادت او در شب از  
 غزه اردی بهشت سال چهارم الهی مطابق دو شنبه بیت و سوم شوال هضد و هفتاد و شش اگر چه در مباد  
 خا



# شیخ ابوالفضل

حال نعتی شورش در شد نفس گیرای پدر بزرگوار او را بر جاوه درستی بهجا آورد و بسیاری از مقبول منتقل  
پیش آن دانای موزا یعنی افاقی تعلیم یافت و نعتی پیش تذکره حکای پیشین امیر فتح الدین شیرازی تمذنبه  
بدل راه دارد و امید که نباحل مقصود کامیاب گردد و دیگر شیخ ابوتراب لاوت اوروزش محمد بن  
سال بیت پنجم الهی موافق جمعه بیست سوم ذیحجه هضد و ششاد و هشت قمری اگرچه والده او دیکر است لیکن  
سعادت در بار دارد و کسب کمالات مشغول دیگر شیخ ابوالحاجه لاوت اوروز خورد او ششم دیماه سال  
سی هشت الهی موافق دو شنبه سیم ربیع الاخر هزار و دویم و دیگر شیخ ابوراشد لاوت اوروز اسفند پنجم  
بهمن ماه الهی سال سی هشت مطابق دو شنبه غره جمادی الاولی سال مذکور این دو باوه خانه ان سعادت  
اگرچه از قانده لیکن آثار اصالت از زمین ایشان پیداست و آن پر نورانی از مقدم ایشان خبر داده نام  
مقرر کرده اند بود و بیشتر از طور آنها رخت هستی بر بست امید که بانفاس کرامی و هم نشین و کتیک  
روزی کردند تا نیکو بنیهای کونا کون فرا هم آید برادر نخستین خت هستی بر بست عالمی را در غم انداخت  
امید که دیگر نو نهالان برومند اور نشاط کامرانی و سعادت دو جهانی در از عمر کرد و انا و بخیرات صورت  
و معنوی سر بلندی بخشاد بیت پنجم یونکه که خدائی بخاندان از زم شد و دو دمان دانش خانه ان عتبا  
پذیرفت کاشانه ظاهر رار و نعتی و نغس کج کرار اهلای پدید آمد و هندی ایرانی و کشمیری نشاط خاطر  
بیت ششم کرامی فسرند سعادت از روزی گشت لاوت او در شب ریش محمد هم دیماه سال شانزدهم  
الهی موافق شب دو شنبه و از دهم شعبان هضد و هفتاد و نهم پدر بزرگوار او را بنام عبدالرحمن موسوم  
کرد ایند اگرچه هندوستان است اما مشرب یونانی دارد و دانش می اندوزد و از سودوزمان روزگار  
زاوان الکی اند و خسته و آثار نیک بختی از نا صیده او پیداست خدیو والا قدر او را بگو کهای خود منتجب  
کرد ایند بیت هفتم دیدار نیره شبایران سی ام مرداد ماه الهی سال سی شش مطابق جمعه سوم ذیحجه  
هضد و نود و نه بلائیل در ساعت سعادت از فرزند سی نیک اختر پدید آمد عنایت از دی وی آورد  
کتی خند آن نو نهال سر استبان سعادت را بشو تن نام نهاد امید که بجلال کمالات دینی و دنیاوی  
فایض گردد و سعادت جاوید نشاط اندوزد بیت هشتم دوستی مطالعه کتاب با خلاق بیت پنجم  
الکی یافتن از نفس ناطقه سالهای ذرا از بمقدمات بیانی و جهانی طلبکار بود و با صاحبان این دوروش  
امیزش بسیار شد و دلائل فوقی و شهودی و اکتسابی و نظری بنظر در آمد براه شبهه بسکی نیافت و خاطر  
آرام گرفت بمیان عیادت این کره کثودند و نشین آمد که نفس ناطقه لطیفه است ربانی سوا بی این است  
تعلقی خاص باین پیکر عنصری سی ام اگر از پار سا کوهری سلوه بزرگان صورت مرا از کعنا رخی باز نماند  
و دانش بنیش اندوز رار بسز ن نیامدیم گزند مالی و جهانی و ناموسی تفرقه در این غرمت یافتند  
در قاریت کردار جو بیاری کرد سی و یکم بی میل دل باعث بارات دنیا سی و دوم توفیق کاشتن  
این کرامی نانه اگرچه عنوان این کتاب الهی نیست از بیت که بزبان نیرنگی اقبال روز افزون میر آید  
و سپاس نعت رسیدگی بزرگان قلم میگذارد و لیکن هر گونه الکی را چشم ساریت و کرده و این شعر  
معدن

# شخصیات

معدن جدید میان کارگزاران همون منزل سرایان خنده فروش از نصیبه خردان سرایه نشاط  
اسباب رحمت و پیران تجارب و زکاران یکجا یابند و تجذبان از و سیم عالم آیین مردمی از او  
کو هر بنیاد روز نگاه حسرتم کیان از او یازمین پرورده صبح سعادت را درین نذر کارگاه هنر زرف  
دریای گوهر فریش ناموس آریان سعادت بنا دروش از او آموزد و دین داران حق پرورده بید  
نامه اعمال عشرتانه و زنده بازگانان هر متاع آیین سود برگیرند و جان نثاران عرصه کنداوری لوحه  
آموزی از او بر خوانند تن که از ان نفس آربی آیین مگو کاری از او بردارند اخلاص طراز ان نخت او  
از و ذخایری منتهای فراهم آورند آراش کزینان ترهسگاه حقیقت بیادری آن کامیاب آراش کرده  
از این نعمتهای گوناگون مرده آن میرسد و دل سامعه افزوز میشود که خاتمه کار بر نیگونی شود و آبد  
سعادت یوری نماید اگرچه پور مبارک امروز مورد اصناد و عبرت نامه جهانیان است و همکار هم  
هر و کین در شورش ایزد پرستان حقیقت پرورده ابو الوحده کوسید و یکانه بنده دادار بهمال شمارند  
اوران عرصه دلاوری ابو الهمر نام بنند و از یکتایان هستی شمن اندیشند و خرد همواره با ابو الفطری  
ببر آید و از کزیده مردم این دو دمان عالی شانند در دفا تر عوام که آشوبخانه بی تیزت بر خمی به  
پرستاری بی منت دهند و از فرورفتگان این کرداب پندارند و طایفه از منمکان کفر و الحاکم و انکارند  
و از کوهش و سرزنش انجمنها پر سازند و آله الحمد که از اینراست از ماشای شکر نگاری روزگار سپردن  
و بر کوهنندگان و مدحت سرایان از خیر کمالی پروان میزد و زبان و دل انفسدین آفرین می آید  
این بود ترجمه شیخ ابو الفضل خود بنص عبارت وی در آیین الگری که بعد از تصرف سیرکنها منقول افتاد  
و اما شرح تشریح و ایجاد دین الهی در قلم و حبلال لدین محمد اکبر که بتدویر وسی شیخ ابو الفضل مذکور  
ظهور رسیده چنانکه نواب سید غلام حسین طباطبائی به عنوان المد علیه در مقدمه کتاب سیرالتخرین آورده  
بین سیاق است که شیخ عبدالعزیز بن شیخ شمس الدین سلطان پوری در عهد شیر شاه نصیر الاسلام  
زمان همایون شیخ الاسلام و در وقت اکبر مجدوم الملک ملقب به نهایت جاه طلب متعصب نیادوست  
بود چنانچه شیخ عبدالقادر بدو فی با وجود اتحاد و بیگ مناسبت تمام در عمل و طبیعت در کتاب خود  
نخارده که چون مجدوم الملک معایت پادشاه کشته در گذشت خزان و دفائن بسیار از او پدید آمدن  
مجلس چندین صندوق خشت طلا بود که از کورستان بخانه او که بهانه اموات خود دفن کرده بود آورده  
و اینهمه جمیع اموال و کتب انداخته او داخل خزانه عاثره پادشاه گشت و شیخ عبدالنسی صدر کذلک  
مردی متعصب جاه طلب از اولاد ابو حنیفه کوفی در اوایل عهد اکبر اقتدارش بجائی رسیده بود که یکدوب  
پادشاه خود کفش او را پیش او گذاشت و افاغنه خود ملاپرست و در ظاهر اسلام نهایت کمال تعصب  
می باشتند و همایون مرتبه ثانی بجز تسلط بر بلاد هند از بام افتاده برد و اکبر نهایت جولن و در  
ظلمی سلطنت یافته انضباط عادی عطیه بلکه اکثر امور سلطانی برای رویه همین برد و کسب و اشیاء و اتباع  
اینجا پیرو خود عیش و طرب و لهو و لعب میکرد باینجا بنا بر خب جاه و نفس پرستی و شدت تعصب هرگز اندک

# شیخ ابوالفضل

۶۵۸

مور و القات پادشاه و از مسلک و مشرب و بیگانه میدیدند بهر جلد و بهانه که میتوانستند بنام حرمت و حمایت  
شرع و اسلام بقتل او گریخته نیکند اشهد که سزای بر فرزند و خصوص با کسانی که بظاهر هم پیشه آنها بوده در باطن نسبت  
با آنها داشته اند نهایت عناد میورزیدند چنانچه شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک و شیخ فیضی نیز بام اینها  
افتاده بتایید الهی از آن بلای ناگهان بسزای و شواری بگر خواری نجات یافته با وج عزت و اختصاص  
رسیدند در ضمن احوال شیخ ابوالفضل این را بر پیرایه ایضاح یافت و کار بجائی رسید و بود که خلق زیاده  
مد حصر را بدستگیری سزای بدینان خون ناحق ریخته شد و آنچه از مجموع حکایات و تقریرات نقله اخبار آن  
عصر مستفاد میشود و معتقدای مذکور نهایت متعصب اظهار تقلب آنها در ظواهر دینداری قطعی برای جبهه  
و نفع هوای پرستی بوده بوفی از ایمان بشام جان اینها و اتباعش مثل عبدالقادر بدو و فی و غیر ذلک زبیده  
بود و از شدت لعنت خود را بی قوتای عجیب میدادند چنانچه شیخ عبدالقادر بدو و فی می نویسد که مخدوم  
الملک فتوی داد که در این ایام هیچ رفتن در ضعیفیت چون پرسیدند گفت راه که منحصر در عراق است زیرا  
در راه عراق نواز از قلبانسان باید شنید و در راه دریا عهد و قول از فرکی گرفته زیوفی باید کشید و در آن  
عهد نامه صورت حضرت مریم و حضرت عیسی مصور کرده اند حکم بت پرستی دارد پس بر دو صورت منفرست  
اربابی هنر ذکا از این مقوله مرتبه جهاد آن مدعی نقابست و دینداری توانند فهمید و بدو و فی در احوال  
خود می نویسد که هر چند شیخ مبارک را بحب شادی بر من حق عظیم است لیکن چون او و پسرانش غلو در انحراف  
از مذہب حنفی داشتند مرا آن جهت سابق نماید و نیز برای استشهاده و استحکام قول خود از مخدوم الملک  
نقل میکند که او هر گاه و شیخ ابوالفضل را در اوایل عهد کسب میدید می گفت که چه خللها که از این مرد در دین بر بخیزد  
و بسبب جز این نبود که شیخ ابوالفضل و پدرش شیخ مبارک بنا بر عقل و تدبیر مثل اینها موع در قتل مذکوران  
خدا بلکه مجوز قتل مردم بجهنم کان تشیح یا پیروی عقل در مسائل مختلف فیها نبودند و تطفیل آن هر دو مرآت  
و نیا پرست مرتبه لعنت عوام بجدی رسیده بود که در مجادوی سال سی سوم اگیر فولاد بر لاس نام منصبدار  
متعصبی ملا احمد تهنیتی را که شیشی مذہب بود بعد از تکیس تشیح از او برنجید و شیشی بهانه ملا از خانه اش برآورد  
بر خم خنجر مجروح ساخت و اگر که در آن ایام دین الهی اختراع نموده از قید عصیت برآید بود بر لاس مذکور  
بپای قیل بسته در شهر لاهور گردانید تا هلاک شد و طای مقول بعد از قاتل سه روز در گذشت و بعد از  
دفن ملا احمد شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل بر قبرش مستحفظان برکاشتند با وجود اینهمه اتهام مردم لاهور  
بعد نهضت اردوی پادشاه کبیر حش ملا را برآورد و با شش لعنت عناد سوختند و برای خود ذخیره اند  
العقب چون موتمن الدوله شیخ ابوالفضل نهایت مرتبه تقرب اگیر پادشاه مخصوص گشت و علاقه پان  
حکیم فتح اللہ شیرازی دیگر امراء و علمای عراق و شیراز بهر بار اگیر فرام آید شیخ ابوالفضل با علاقه  
و دیگر دانشوران همرازی و همزبان گشته در تدارک ستمکاری خون ریزی معصیان معاند مذکور که بمت  
محکم بت چون بچارکی نشت وید که پادشاه خود پرست و عالی جاہست از مذہب خود برگشته و تا که روی  
مخا به کرد با این مذہبی که دارد و بناسیک از مذہبها استحکام یافته عالمی میا و قفا خواهد رفت تا چار اگیر لیسون  
و فوق



# شیخ ابوالفضل مؤید

۵۹

و فوق مرتبه که پیشتر داشت و انموده از تقدیر تعصب بر آورد و یعنی ظل اللہی که صلح کل نتیجتاً است آگهی داده بندگان  
خدا را از جنگال سخالی حتی با کان مذکور و ابتساح آنها نجات و رستگاری بخشید و بنای آن بین منط که داشتند  
که پادشاه را اول آیت است بر خست نیت آنها و جمع مال و طلب جایی که در دل داشتند آگهی داده چنین انموده  
که پادشاه از این بر خود بسبکان نام ریاست اسلام بهر و چو لا یقره مستحق این مرتبه و مقام است چون این سخن  
و لنها و پادشاه شد در شروع سال بیست و چهارم جلوس روزی در حضور پادشاه با قصات و علما گفتی  
مسئله که مختلف فیہ مجتهدین میباشند در میان آورده سخن به پنجار رسانیدند که سلطان ترا هم مجتهد میتوان گفت یا نه  
و شیخ مبارک پدر مؤمن الدوله ابوالفضل که اعلم علمای زمان خود بود حسب الامر مذکور در این خصوص نگاشته  
و بهر خود مختوم کرده اسید و بعد از آن عصر که وارد و حاضر بوده اند پسرده فتوی خواست علما مرضی پادشاه  
از فتوی سؤال در یافته بعد تا مل و امان نظر بر معانی آیه کریمه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ**  
**وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و ذکر احادیث و اقوال که در این باب وارد یافته سبکی حکم کرده اند که مرتبه  
سلطان عادل عند اللدزیده از مجتهد است که نفس اولی الامر مؤید و جو با طاعت سلاطین است علی رابعه معاص  
مجتهدین و حضرت پادشاه عادل و افضل اعلم با عدالت اگر در مسائل دین که مختلف فیہ علما است یک طرف را از  
جانبین از جهت تسهیل معاشش بنی آدم و صلاح حال اهل عالم استبار نموده با بجانب حکم فرماید اطاعتش بر کافران  
لازم و ایضا اگر با جهاد خود و همگی از احکام که مخالف نفس نیاید بر صلت عام قرار دهد مخالفت از آن حکم موجب  
سخط الهی و عذاب اخروی حسرت آن نبوی دینی است و همابران تذکره هر دای خود زدند بعد از آن مخدوم الملک  
و عبدالنسبی صدر را احضار نموده مامور بهر دستخط نمودند آنها نیز طوفان کرده هر دو دستخط خود نمودند و کان  
ذلت فی شکر رجب سنه ثمان سبع و ثمانین و ثمانین من الهجرة  
**المعتدین النبوی** چون مخدوم است و احکام خواطر خواه پادشاه که مطابق بصلاح خیر طلبان  
خلق الله بود شیناً قیماً اجری یافت مخدوم الملک و شیخ عبدالنسبی مامور بکه اردن حج کشته اخراج یافته و تمام  
تعصب پیشه دیگر نیز تعیین قضای لایات دور دست خود حضور بهر گشته و از دار السلطه دور افتادند و خیر طلبان  
خلق خدا اصلاح حال عالم و ابقای جان مال عسر عن ناموس بنای آدم در افساد عقیده سلطان زمان دانستند  
اکبر راه واضح و محدث وین الهی گردانیدند دین الهی عبارت است از صلح کل و باید اوان جمع عباد و کف تمام  
خود با قنای معنی ظل اللہی و جاصلش آنکه با احدی تعصب نباشد و هر کسی در سایه رفت او بر آساید بدین مرتبه  
جانیان از دست آید او اضرار اشهره خلق آسوند و فایز اقبال راه زندگی پیروزند و مخدوم الملک که ملکه  
رسید شیخ ابن حجر کی صاحب صواعق محرقة در آن زمان زنده و متمیم که بود باعتبار مناسبت تعصب استقبال مخدوم  
الملک نموده احترام او بسیار بنمودند و درون شهر آورده در کعبه را در غیر موسم برای او کثرت تزیارت نمودند  
بفره همیش گندم نما که در صورت دینداری طالب نیابود چون از پادشاه و امرای موافق نهایت کبیده بود و در  
همه خلق نسبت پادشاه و امرایان خویش مثل ابرته او از زمین و رحمت کفر که اکثر اقراب و ذو کوسیدند و این  
سختی او یک شب پادشاه در پیشه و با غیث کمال اینها خاطرش پیشه و شیخ عبدالنسبی صدر هم که مذکور شد  
که خبر



# شیخ ابوالفضل

۶۰

که خبری محمد حکیم میرزا بود اگر شنیدند و خبر سفر شدن لاهور بدست میرزای مذکور نیز رسید بطبع ریاست و بیعت و بیعت  
و اینست که تا بگذرد هر دو معاودت پند نموده با عهد آباد بکرات رسیدند در این اثنا بعضی بیگناهیات مثل  
اکبر پادشاه که هیچ رفته بودند نیز در آن سعادت طواف نموده برگشته و ببلده مذکوره رسیدند و آن هر دو بعد  
در بند اکبر باقی ماندند و بر خود ترسیدند بضرورت و ناچار می جوع به بیگناهی مذکور نموده در استیضاح جرائم  
خود توسل با آنها جستند و زبانی مسطوره بعد ورود سفارش آنها کردند که اگر که نهایت از آنها آید و در انتقام  
الهی نیند بر آنها لازم افتاده بود در ظاهر پاس نهند داشته مردم خود فرستاد که آنها را مخفی از ان نوان مسلسل کرده  
بیارند مخدوم الملک از کمال خوف و بیم در راه قالب تکی کرده و دستانش لرزش او را مخفی در جالند بر آورده و  
نمودند و مال بسیار از خانه او برآید و بجز آنکه پادشاه رسید و بعد از آن بیای محاسبه در آورده حواله  
شیخ ابوالفضل نمود و در قید برد چون او را با شیخ عداوت ویرینه بود شیخ ابوالفضل متهم شد که عهد او را گشته است  
و اینست که آسایش غیر مستثنای خلق خدا در آن بود تا عهد جانی تخریب و واج داشت باز از عهد شاه جهان  
مذهب شروع شده در عهد عالمگیر شدت پذیرفت از تقریر شیخ ابوالفضل در ذکر احوال خودش و محفلت قبر  
ملا احمد کجاشتن مستحطان از شیخ ابوالفضل و برادرش که بعمل آمده و در ذکر گشته شدنش بدست فولاد بر لاس  
گذشت دلالت بر تشیع و پدید آمدن مینا به و العلم عند الله و اما تفصیل شهادت و قتل شیخ ابوالفضل بن مبارک هم  
بتصریح توابع سید غلامحسین طباطبائی در مقدمه سیر القاسمین چنان است که جلال الدین محمد اکبر در در الحلال  
اکبر آباد اقامت داشت بنا بر بعضی مصالح ملکی شیخ ابوالفضل را طلبیدن ضرور دیده فرمانی با او نوشت که شیخ  
عبدالرحمن پسر خود را بر محسام مروج و منصب کرده جمع فواج و خدم و حشم را با بجا گذاشته خود بریده روانه  
حضور کرد شیخ بموجب حکم پسر خود را با حشم و اسباب آمارت و افواج در احمد گزیده داشته با معدودی روانه گاه  
شاهی گردید و در آن ایام سلطان شاه یعنی محب انگر در آله باس سیرتانی و نا فرمانی میکند از طرف شیخ  
ابوالفضل از او کی بسیار داشت و یقین خاطر داشت که چون شیخ از دکن بحضور رسد خاطر پر از از من زاده  
سخر ف خواهد ساخت با ستیغ انگر که شیخ بریده میاید تا بر دیده و راز سر بسته خود را بر زبانه دیو و لاله بگرد  
او در راه دکن و شریک و رفیق شاهزاده در قزوین فرمانبردار می بود در میان آورده گفت که سر راه شیخ گرفته  
کارش با تمام رساند زبانه دیو برین کار مستعد گشته متعهد نیت شده بلکه خود روانه گردید و خود را بر خاج  
استیصال نسکن خویش ساینده و شیخ ابوالفضل در این رسید بعضی هوشیاران آمدن اجد زبانه دیو بموجب حکم  
شاهزاده بار او فاسد ظاهر کردند چون قصای شیخ رسیده بود بر ان غیر العالی کرده از انجا روانه گشته  
غزه ببح الاول شد چنان بخت جلوس اکبر نه یکزار و یازده جسمه یابین قصه انتری و ساری راجه زبانه  
با فواج راجوتان از کسین گاه برآمد و قصد او ظاهر شد بهر امان شیخ گذارش نمودند که با رجعت قلیل استیم  
لشکر بسیار دارد در قصه انتری نه باید نشت بعد حصول جمعیت بیشتر روانه باید شد شیخ گفت که پادشاه مثل من  
غیر زاده را مسدود فرموده از حیض غمناک و جروح رسانیده اگر امروز از پیش این غمناک خود را بجا برده  
موسوم سازم کدام آید و بحضور خواهیم رفت بهم چنان چه رو خواهیم نمود آنچه در قصه انتری است اینست که پادشاه

# شیخ ابوالفضل مؤید

۱۶۶

دین را بگفت و اسب برانگشت مخالفان نیز اسبها را احسان دلو ند و جنگ واقع شد چون همراه شیخ مردم  
معدود بودند و غنیمت فراوان داشت غالباً اما شیخ بمقتضای شجاعت و جوانمردی ثبات قدم  
و او مردانگی داد و حمله نمود جمعی کثیر از برچوگان آوردند و شیخ ابوالفضل بزخم نیزه بر زمین افتاد تا آخرت  
شماقت و همراهانش نیز کشته شدند راجه ز سنکه دیو سر شیخ جدا کرده بخدمت شاهزاده در آلباس فرستاد  
شاهزاده بنایت خوشوقت شده در جای لایق انداخت و مدتی بهما بخامد چون اکر احوال محبت با شیخ بود  
باستماع این سانحه از خوردت و دست بیثباتی بروی سینه خود زد و نوعی آثار بی ثباتی و بیقراری از او  
بظهور رسید که لایق شان او بنو درای یاران پردازد اسب که بمنصب سه هزاری سرفرازی است و فوجداران  
معدود بود و شیخ عبدالرحمن لید شیخ ابوالفضل با امرای دیگر باستصال راجه ز سنکه دیو قاتل شیخ متعین شدند  
و حکم شد که تا سران بد اختر نیارند دست از کارزار باز ندارند باز بر زبان پادشاه گذشت که در بدل هر  
شیخ سران بد کز چه ممتار داشته باشد زن بچه او را بداید کشید و ملک او را بتجاه قاصص صفا بیدست  
حق انت که شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک در زمان خود کم همتا بود و مفصل احوال او بعبارتیکه خود نگاشته  
در آخر احوال این پادشاه انشاء الله تعالی بجنبه استفساح کرده آید چون حقیقت انتمدی شیخ مبارک و  
اولاد او بر اکر ظاهر شد با قضای قدر شناسی حضار آنها فرمود در سال دوازدهم جلوس ابوالفضل که در  
اشعار فیضی تخلص است و بزرگترین اولاد شیخ مبارک بود بملازمت پادشاه فیض اندوز گردید و در سال دوازدهم  
شیخ ابوالفضل را که از فیضی حشر بود پادشاه پیش خود خواند او تغییر آیه الکرسی بنام کسبه نوشته بشرف حضور  
شرف شد و پسند خاطر پادشاه افتاد چون بزیه هوش اگر علوم اختصاص داشت روز بروز مورد الطاف  
بیکران و مشمول اعطاف بی پایان گشته پایه قدر او از امرای عظام و وزرای کرام در گشت و مقرب مستشار  
پادشاه گشت بر تبه که محمود جمیع متربان در گاه گردید و شاهسنة او کان با اتفاق ارکان دولت در صدد  
آن شدند که قابویا قتل او را از رخ براند از ناما لکه چنین اتفاق افتاد که شیخ مبارک پدر او در زمان حیات  
تفسیری برای متن آن مجید در دست تصنیف کرده بود و نام پادشاه در آن نیارده شیخ بعد رحلت پدر بی الملک موافق  
رسم دنیا عنوان کتاب را بنام پادشاه موشخ کرد از نسخه های بسیار نویسانیده با کثر ولایات و بلاد اسلا  
فرستاد چون این معنی بر من اکر رسید از غرور بیکه داشت سخت بر اشت و شیخ ابوالفضل امور و عتاب کرد  
شاهزاده سلیم که از شیخ آرزو خاطر میسود و امرای دیگر گراز خود را بی و بیروانی او جراحته در اول  
قابویا قتل بجهان بیوده بخش پادشاه آفرودند و شیخ ابوالفضل از کورنش منع گردید اما شیخ در زمان  
مکرر عیبه من میرسانید که من غیر از حضرت پادشاه دیگر پرا میدانم و بشاهزاده لایزال تجانی آرم از آنچه میگفت  
از من آرزو میسبب شدند و با کز اینچنینیکت میدانست و شیخ را بسیار میخواست از مصاحبت او بسیار مخلوط بود  
بعد چند روز تقصیرش معاف کرده باز مشمول عنایت فرمود و جدائی او از حضور تا ضرور نمیدید جایز نمیداشت  
تا آنکه بحسب قضایا قدم قدم طاعت کن با مور و تهنای مسطره شد بعد از آن شاهزاده سلیم بی حجت ظاهر مقبول  
داده شد تا اینک که در این کتاب است که او کس می کند

بدرین

# ابو اسحق عیسیٰ

۲۲۲

## ابو اسحق ثعلبہ بن میمون مولیٰ ابی اسد ثمر بنی سلام

از بزرگان محدثین و اخباری فہمائی امامیہ است و در مدراویان امامین بسیارین ابو عبد اللہ حضرت جلالی  
 و ابو الحسن موسی بن جعفر علیہما السلام شمرده شود شیخ نجاشی در کتاب جلال در تہجد و ترمذی و ترمذی  
 آورده کویہ کان و جہلہ فی اصحابنا فارسیا فینہا نحو یا لغویا را و بہ و کان  
 حسن العمل کثیر العبادۃ و الزہد روی عن ابی عبد اللہ و ابی الحسن  
 علیہما السلام کہ کتاب عنہ بہ عبد اللہ بن المرزخرف المجتہد  
 یعنی ابواسحق از بزرگان اصحاب امامیہ بود بقرائت و علم نحو و لغت و حدیث معرفتی کامل داشت بیکو  
 کردار و کثرت زہد و عبادت موصوف بود از جناب ابو عبد اللہ صادق ابو الحسن کاظم روایت مینمود اورا  
 کتابت عبد اللہ بن مرزخرف کتاب را از اسحق روایت کند علامہ در کتاب خلاصہ کلام نجاشی اینبارت  
 مزید آورده کویہ و کان فاضلاً منعند ما معدودا فی العلما و الفہم الاجلہ  
 فی ہذہ العصابہ سمعہ ہرون الرشید بدعوہ فی الوتر فاعجبہ  
 یعنی ابواسحق فہم از فضلائی متقدمین طایفہ امامیہ در حد و علما و فہمائی امامیہ معدود بود و وقتی در نماز  
 بخواندن دعا مشغول بود ہرون الرشید از نزد وی عبور نمود استاود عایشہ را استماع نمود از حالت وی از  
 دعائی می اظہار تکلفی کرد ابو عمرو کثیری در کتاب جلال کویہ ذکر حمد و بہ عن محمد بن عیسیٰ ان  
 ثعلبہ بن میمون مولیٰ محمد بن قیس الانصاری و ہو فہم اختر فاضل مقدم  
 معدود فی العلما و الفہم الاجلہ فی ہذہ العصابہ و یقال لہ ابواسحق

### الفہمہ کما تبارے

فی ترجمہ جہل یعنی حمد و یہ از محمد بن عیسیٰ روایت کرده است کہ ابواسحق ثعلبہ بن میمون از موالی  
 محمد بن قیس انصاری شمرده شود و انشمنی بود موثق و سیکو کار و بر علمائی زمان خود تقدم و برتری است  
 سلک بزرگان از علما و فہمائی امامیہ منظوم بود و چنانکہ در ترجمت احوال جہل خواہ آہ ثعلبہ بن میمون ابواسحق  
 فہمہ کویہ ابو علی در کتاب فہم المقاتل در ترجمت احوال ابواسحق صاحب عنوان کویہ ہو من اعظم  
 الثقات و الزہاد و العباد و الفہم و العلما و الاجاد الخ حد جلال نجاشی  
 است و راہت بخط ابن نوح فیما کان و حتی بہ الی من کتبہ ہدانا محمد بن احمد  
 عن احمد بن محمد بن سعید قال قال حدثنا علی بن الحسن بن فضال  
 عن علی بن اسباط قال لما ان حج ہرون الرشید تہ بالکوفہ فصلا  
 الی الموضع الذی یعرف بمسجد سماں و کان ثعلبہ بنزل فی عرفہ علی الطریق  
 فہمہ ہرون و ہو فی الوتر و ہو بدعو و کان فصیحاً حسن  
 العبادہ فوقف بجمع دعائہ و وقف من قدامہ و من خلفہ و اقبل



# ابو علی طبرستان

۶۶۳

بسمع شمع فلا للفضل بن الزبیح یا فضل سمع ما اسمع  
بشم قال ان خبارنا بالکوفه

یعنی بخلا بن نوح دیدم که در وصایای خود چنین نوشته بود حدیث کرد ما را محمد بن احمد از احمد بن محمد بن محمد بن سعید  
گفت خبر داد ما را علی بن حسن بن فضال از علی بن اسباط گفت چون هرون الرشید بچ میرفت از کوفه عبور نمود  
بکافی که سجد سال معروف است سید و ثعلبه بن میمون در آنجا در غزه که مشرف بر جاده بود سکنی داشت و نماز  
و تراستاده بدعا و مناجات اشغال داشت و ثعلبه مردی فصیح و بلیغی کلام معروف بود هرون کلام ثعلبه را  
شنید ایستاد بدعا و ثعلبه گوش فرا داشت و از ملازمان هرون کسانی که مشرعی او بودند و آنانی که از قحای  
میآمدند ایستادند هرون زمانی ایستاده دعا و ثعلبه استماع نمود آنگاه بجانب فضل بن بریح متوجه شد  
اورا گفت ای فضل شنوی آنچه را که ما شنویم آنگاه گفت بر کزیدگان اختیار ما در شهر کوفه ساکن میباشند آنچه  
حاضر در کتاب جال گوید در مشرکات مطور است که ثعلبه بن میمون را با آنان که با او در نام شرکت دارند بدین  
که ابو محمد عبد الله بن محمد بن فرخ بن ابی عمیر و محمد بن اسمعیل بن بریح و علی بن حکم از او روایت کنند و او  
خود از راه و ابو بکر خضرمی و از جناب ابو عبد الله صادق علیه السلام و از جناب ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام

روایت کند

# شیخ ابو علی طبرستان صاحب کجک البیان

اسم فضل است پسر علی بن فضل و لقبش امین الدین می در علم تغییر از آن در فقه از محمد بن و در حدیث از ثقات  
معه و میگردد و از شاگردان نام ششم بجزی محبوب میشود تصانیف او در فن شریف تغییر اشتراک کامل و اعتبار  
تمام دارد ترجمه حال این بزرگوار صاحب یا من العلماء که از ملازمه مجلسی دویم رضوان الله علیها بوده است از بزرگ  
علمای رجال تواریخ بهتر نوشته است بعد از عنوان کردن شرح احوال می با عبارت که الشیخ  
الشهر المتعبد و الخبر الفقه الفقه الدین ابو علی  
الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرستانی المشهد فی الفاضل العالم  
المتر الفقه المحدث الجلیل القدر الکامل النبیل صاحب کتاب  
فشرح البیان لعلوم القرآن و جوامع الجامع و غیر هما

میفرماید خود این بزرگوار قدس سره و پسرش رضی الدین ابو نصر حسن بن الفضل صاحب مکارم الاخلاق پسر  
پسرش ابو فضل علی بن الحسن صاحب مشکوٰۃ الافوار و سایر سلسله و خویشاوندانش همه از اکابر علمای بودند  
از وی جمعی از افاضل روایت حدیث نموده و کتب علم فرموده اند از جمله است فرزندش رضی الدین ابو نصر  
حسن بن الفضل و دیگر این شهر شایسته صاحب مناقب و معالم العلماء و دیگر شیخ نجیب الدین صاحب مناقب  
مشهور و قلب الدین راوندی شارح نوح البلاغه و سید ابو محمد هندی بن نزار حسینی قاینی و سید شرف الدین  
محمد بن ابی یوسف الاطلسی شیخ عبد الله بن جعفر و ربی و شاذان بن جبرئیل قمی و غیر ذلک و او خود از شیخ ابو علی

پسر



# آبُ عَلِيٍّ الطَّرِيقُ

۴۶

پیر شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی ضیوان آمد علیه روایت میکند و از عبد الجبار بن علی مقبری از بی که این حدیث  
 از شیخ طوسی را ویند پس وایت شیخ ابو علی طبرسی از شیخ ابو جعفر طوسی بواسطه کی از دو شاگرد شیخ طوسی  
 است شیخ فخر الدین قمی در فهرست طبرسی مذکور را عنوان کرده میگوید هونقته فاضل دین عین  
 و شاگرد ذکرش این شهر آشوب در باب الکنی از معالم العلماء و را عنوان کرده و شاگردی می اعتراف نموده  
 و مولانا نظام الدین قرشی نزد کتاب نظام الاقوال اورا بدین عبارت ستوده که ثقتة فاضل دین  
 عین له تصانیف و میگوید این بابویه در فهرست میفرماید من شیخ ابو علی را ملاقات کردم و محشرا  
 اورا کن نمودم و بران بزرگوار تفقه و در زیدم امیر مصطفی التفرشی در نقد الرجال اورا چنین مدح نموده که ثقتة  
 فاضل دین عین من اجلاء هذه الطایفة له تصانیف حسنة  
 علماء رجال در احوال طبرسی حمیرا علیه منویند که از جمله روایات شیخ طبرسی صحیفه الرضا علیه السلام است این  
 صحیفه مبارکه قرب بمقصودت کتابت دارد فعلا در نزد نگارنده موجود است و احادیث منطویة و اخبار  
 آن اختصاص دارد بحضرت امام ابو الحسن علی بن موسی سلام الله علیهما شیخ طبرسی از اسبند خود که متصل شود  
 بحضرت مقدس ضوی روایت فرموده و اخذ روایت از از زبانه کسیکه مجاور تربت شریف حضرت رضا علیه  
 السلام بوده نموده و سابق روایت و اسامی و ات آن بود که در روایات این نسخه لطیفه ضبط شده  
 است که اخبارنا الشیخ الامام العالم الزاهد امین الدین ثقتة الاسلام  
 امین الزوئلاء ابو علی الفضل بن الحسن الطوسی اطال الله بقائه فی  
 یوم الخمیس غرة شهر الله الاصح و جب سنة ثمان و عشرين و خمسمائة  
 قال اخبارنا الشیخ الامام التجد الزاهد ابو الفتح عبد الله بن عبد الکرم  
 هوازن الشری قرء علیه داخل القبة التي فيها قبر الرضا علیه  
 غرة شهر الله المبارك سنة احدى و خمسمائة قال حدثني الشیخ الجليل  
 لعالم ابو الحسن علی بن محمد بن علی النخعي الزوئلي سنة اثنين و خمسين  
 و اربعمائة قال اخبارنا ابو الحسن احمد بن هرون الزوئلي بها قال اخبارنا  
 ابو بكر محمد بن عبد الله بن محمد حذوة العباس بن حمزة النهسا بوری سنة ثلث و  
 ثلثين و ثلثمائة قال حدثني ابو الفاسم عبد الله بن عامر الطائي بالبصرة  
 قال حدثني ابي سنة سنين و مائتين قال حدثني علي بن موسى الرضا علیه  
 اربع و ثمانين و مائة قال حدثني ابي موسى بن جعفر علیه السلام قال حدثني  
 ابي جعفر بن محمد علیه السلام قال حدثني ابي علي بن الحسين  
 علیه السلام قال حدثني ابي الحسين بن علي علیه السلام  
 قال حدثني ابي علي بن ابي طالب علیه الصلو و علیه السلام  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

# أبو علي طبرستانى

٤٤٥

بِسْمِ اللَّهِ هَذَا وَجَدَ لِإِلَهِ الْإِلَهِ اللَّهُ حِصْنِي مِنْ

دَخَلَ حِصْنِي آمِينَ

مِنْ عَبْدِ ابْنِ

من شيخ طبرستانى شيخ واسط از مصوم روایت میکند و کذا سایر احادیث را که در صحیفه مقدسه رضویه در شیخ  
 تیر بهین سند متصل فرموده است علامه المقتبیین عبد الله الأفندى در ریاض العلماء میفرماید که کتاب  
 صحیفه الرضا طرق کثیر است از خاصه و عامه فرطی شیخ طبرستانى از اجوده آغاز نموده حین نظر رسید که فقیر  
 الفقیر الی الله الکریم العفی طاهر بن محمد الرضاوی  
 غفر له اخبرني بالصحيفة المباركة المبهوتة  
 الموسومة بصحيفة الرضا عليه السلام اجازة با جازمة العا  
 شى ومحمد ومى فدوة ارباب الهدى اسوة اصحاب التنى  
 بفته كرام الأولياء قطب دوائر المحققين بعد الحق والملة  
 والدين يوسف بن الشيخ الكبير والبدر المير خالف الأقطاب  
 الشيخ فخر الملة والدين عبد الواحد الحموي قدس سرهما  
 واكثر برهما قال اخبرني اجازة شى ومحمد ومى وعنه  
 اسنادى ومن اليه فى امور الدين عثمانى الشيخ غياث  
 الحق والدين هبة الله الحموي نعتده الله بغفرانه بالاجازة  
 العامة عن بيده وجده شيخ الاسلام والمسلمين سلطان  
 الحديثين والمحدثين الشيخ صدر الملة والدين والحق ابراهيم  
 الحموي قدس سره قال اخبرنا الشيخ المستدشرف الدين  
 ابو الفضل احمد بن هبة الله الدمشقي بانخافنا الشهاطى قبل  
 له اخبرك الشيخ ابو روح عبد المعز بن محمد الهروى بروايته  
 عن الشيخ ابو الفاسم زاهر بن طاهر التهامي اجازة قال  
 اخبرنا ابو علي الحسن بن احمد التكاكي قال اخبرنا  
 الامام ابو الفاسم بن جيب قال اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الله  
 بن محمد النابورى الحميد قال حدثنا ابو الفاسم عبد  
 الله بن احمد بن عامر الطائى بالبصرة قال حدثني

مشافى

ابى سندى سنين وما شين

قال حدثني الامام على بن موسى

شماربع وثلعين ومائة

# ابو علی طبرسی

رحمته

سند این طریق در روایات عالیّه متحد است با طریق شیخ ابو علی طبرسی و در این طریق جماعتی که ایشان را مجتهدی و صیغ  
کرده اند از آل حمویّه بجز آن شبویه میباشد و حمویّه جوینی بصیغه تصغیر کز بری نامش در قاموس مذکور است  
میگوید اولاد حمویّه جوینی مشایخ از اندیشای اسامی جمعی در همین طریق در روایات از جمله شیخ صدر الدین  
ابراہیم خمونی است که پدر شیخ سعد الدین حمونی که از مشایخ مشایخ طریقت و اکابر اهل سلوک معدود میگرد  
و از آنجهت شیخ صدر الدین را در تواریخ و کتب جلال شیخ زاده مینویسند و اسلام غازانخان منقول در فخر  
لار و ماوند است همین شیخ زاده بوقوع موسی و او غالباً لازم محضر سلطان محمود غازان بود که اول مسلم بلوک  
حکمرست و اما مولفات رانقه و مصنغات فائده شیخ ابو علی طبرسی از اینقرار است مجمع البیان فی تفسیر العرا  
در مقصد ذیقعدۃ الحرام سال پانصد و سی چهار از تالیف این کتاب مستطاب فراغت یافته شیخ یوسف  
بحرانی در اجازه کبیره مسأله بلوکی البحرین چون بشرح احوال شیخ ابو علی طبرسی سیده از مجمع البیان تجید  
اخذ کرده است میگوید مجمع البیان ده مجلد میباشد و آن تفسیر نفیر جامع فنون از لغت و نحو و تفسیر و سنن  
و تروال الاکمه مصنف در نقل اقوال مفسرین مشرک از علما اهل سنت و جماعت نقل نموده و از تفسیر اهل البیت  
خری میآورد و ذکر اندکی که از تفسیر عاشی و علی بن ابراهیم قمی احسرح نموده همانا شیخ طریقی در مجمع البحرین  
هر جا که در مقام تفسیر میگوید ابو علی حسین گفته مراد همین شیخ طریقی است در همین تفسیر شریف و آنچه سید  
نور الدین بن نعمه آمد تحسینی الجزایری در فروع اللغه نقل میکنند هم از همین طبرسی است بر همین کتاب  
عجاب و دیگر کتاب وسط در تفسیر که چهار مجلد است شیخ علامه سید ابوالکاسم در کتاب مقابله میگوید طبرسی را  
کتابیت موسوم بالکاف الشاف من کتاب الکشاف و ظاهر است که تفسیر وسطی همین الکاف الشاف  
بوده باشد لا غیر انتی و دیگر جز در دو مجلد چنانچه مولی نظام الدین در نظام الاقوال گفته در یک مجلد چنانکه شیخ  
نجب الدین در فهرست آورده و دیگر اعلام الوری باعلام الهدی که در احوالات انما اظہار پرداخته است بویست  
نظام میگوید من الغرایب که سید رضی الدین بن طاهر کتاب ربیع الشیخه را بر پنج اعلام الوری نوشته و در کتاب  
ابواب و فضول و مطالب متابعت شیخ طبرسی کرده اصلاً تفاوتی در میان این دو کتاب نیست و دیگر جوامع  
الجامع که مشهور است مولانا عبدالعزیز در ریاض العلماء میگوید شاید که این جوامع الجامع همان وسط  
بوده باشد و الکاف الشاف همان جزای احتمال مغایرت و دیگر تاج الموالید و دیگر الادب الدینیست  
للحرانیة المعین و دیگر اثر اللیالی الیه افندی مذکور میفرماید از نسخ این کتاب که شیخ ابو علی طبرسی منسوب  
است چند نسخه منظر رسیده و آن رساله است مختصر که بر ترتیب حروف منجم قرار داده از کلمات قصار  
امیرالمؤمنین علیه السلام با سلوب کتاب غرر دراز علامه آمدی و کمان من است که رساله اثر اللیالی از سید  
ابن فضل الله الحسنی الرادزی بوده باشد بر هر حال این کتاب غرر اللیالی در اخبار است و تفاوتی که آنرا شیخ  
ابن ابی جمهور احادی تصنیف کرده و دیگر کتاب کنوز النجاح که سید رضی الدین بن طاهر در مجمع الدعوات شیخ  
ابراہیم کفعمی در معصباح و حواشی آن بر اثبات و نسبت آن شیخ ابو علی طبرسی تصریح کرده اند و دیگر کتاب  
عدۃ السرف و عمده الحضر چنانکه هم کفعمی نسبت داده و دیگر کتاب مختار السؤالی و کتاب سرر الامامیه یا سر الامم که این دورا  
سید حسین

# ابو علی الطبرسی

۶۶۷

سید حسین مجاهد پسر سید حسن موسوی در سال هجری ۴۵۰ بزرگوار منوب ساخته اما ظاهراً آنست که اسرار مذکور  
از پسر ابو علی شیخ ابونصر حسن بن فضل بوده باشد که صاحب مکارم الاخلاق است و دیگر کتاب مشکوة الانوار  
در اخبار چنانکه در کتاب دفع المناجات با وی منوب داشته و ظاهراً که این مشکوة الانوار غیر مشکوة الانوار  
فی عهد الاحبار است که بسطار جندش شیخ ابو الفضل علی بن الشیخ رضی الله عن ابونصر حسن بن فضل ساخته  
و این شیخ ابو الفضل علی بسطار کتابی دیگر است در احوال و ادب موسوم بکنوز النجاح و آن تتمیم کتاب  
مکارم الاخلاق تالیف پدرش ابونصر است و دیگر رساله حقایق الامور در اخبار و دیگر کتاب اللطائف  
فی تفسیر القرآن چنانکه بعضی از فضلا اصحاب تصریح کرده اند کتاب العمده فی اصول الدین و الفرائض  
و النوافل که لغت پاریسی است چنانکه خود این بزرگوار در ذیل تفسیر کریمه با آنها الرسول بکفر  
ما انزل البک از کتاب مستطاب مجمع البیان تصریح فرموده است و کتاب الجواهر در علم نحو چنانکه  
بعضی گفته اند ولی برخی از علماء رجال چنین نداشته اند که جواهر در نحو از مؤلفات شیخ شمس الدین طبرسی است  
که فاضل کفعمی در بلد الامین از او کتابی نقل میکند از علامه طبرسی مذکور در میان فقهای شیعه چند مقاله مشهور است  
از جمله مقاله که در مسئله رضاع بدان اختصاص حسته که در شرح متاتحاد نقل را معتبرند از دو دیگر مقاله که در باب  
کبایر دارد که میگوید جمیع معاصی کبیره اند و صغیره در میان آنها نیست الا بالنسبه کبیره پس کنایان کجا کبیره اند  
نهایت آنکه برخی بزرگتر است از برخی و دیگر مقاله مشهوره اوست در میراث فاضل قهر عبدالله  
البریزی الشهیر با فندی در ریاض العلماء میفرماید از عجیب امر این شیخ جلیل بلکه از غریب کرامات است  
تفضیلی است که در میان خواص عوام از پیش قبر وی اشتهار تمام دارد که میگویند این طبرسی را سکه عارین  
کردید پس چنان دانستند که البته در گذشته است بتعمیل و تقنین و تجیز او پرداخته بخاکش سپردند و باز  
گشتند چون حالت عارضه از او زایل شد و هوشش باز آمد خوشتر را در لحد دید و راه حضور را پاره  
مسدود یافت پس در آنجا با خدای خود عهد کرد و منبر بر تو نشین واجب ساخت که اگر از آن  
ورطه خلاص یابد و از آن جمله سیدن آید کتابی در تعریف آن مجید تصنیف کند اتفاقاً مردم  
نباشند که کور را همی گندی و مودکان از آن گفتن بر منبر ساختی در آنحال بر عادت دیرینه قصد مزار شیخ کرد  
چون خاک مزار از روی حسد او در نمود شیخ دستش گرفت نباش از وحشت و وحشت حران اند  
شیخ آغاز سخن کردن فرمود نباش اقلق و اضطراب میفرود پس شیخ فرمود ای مردمیم مدار و بح  
متر حس که من زنده ام و سکه پدید آمده بوده است اینک مرا چون از غایت غضب تو این در قناریت  
بروش خویش حل میکن نباش آن بزرگوار بر داشته بخانه رسانید و شیخ غلظتی شایان مالی در آن  
با و بخشید و اورا از آن متصیت عظمی تو به داد آنگاه بنذر خود و فاکرد و بتالیف مجمع البیان شروع فرمود  
پس معاصره در ریاضات الجاهات میگوید این قصه را کاتبی بمولایم فتح الله کاشانی نسبت میدهند میگویند  
بعد از آن فاقه وی در قبره خلاصش از خطر حسب عهد و نذری که نموده بود تفسیر کبرش شیخ الصادقین  
تالیف نمود و بر جهت روایت اولی پس شیخ ابو علی را به آنحال سینه عزیز در خود و شفقت بوده است  
چنانکه



# ابو علی الطبرسی

۱۰۰

چنانکه از مبادی و بیابان مجمع البیان معلوم میگردد پس سی سالگی برکت تهمت قرآن کبیرم زندگانی یافته  
چرا که برخی از مورخین و علماء رجال تعیین کرده اند که شیخ علی طبرسی عقد تعیین از درجات عمر ادراک فرمود  
فاضل فاضل کامل سید نورالدین التستری الشهدیه در شرح احوال شیخ ابو علی میگوید ثقة الاسلام ابو علی  
از مخاریف علماء تفسیر است معاصر صاحب کشف بوده و بعد از فراغ از تفسیر کبری و چون تفسیر کشف نظراً  
رسیده و از این تفسیر دیگر محقق که جامع فوائد تفسیر کبری و لطائف تفسیر کشف باشد تا لیت نمود و از  
بجامع الجوامع موسوم ساخت و آن دو تفسیر در میان فضلا متداول مشهور است و تفسیر ثالث حضرت زاده  
و او را مصنفات دیگر در تفسیر و کلام است و از کتاب لمعه و مشقه در مجتبه رضاع معلوم می شود که مجتبه نیز بوده  
قرشرفیش در موضعی است که امام رضا علیه السلام را غسل داده اند در مشهد مقدس ضوی امکان الحال  
قبلگاه معروفست و این تفسیر بشف زيارت آوریده و از میان روح شرفش مقبوس گردیده است  
سید فاضل میرزا حسن نوزی در ریاض الجنه می نویسند که این تفسیر تدریس همان محل مکرر زیارت قبر اشرف  
شده و در ارض مقدس مشهور و معروفست شیخ مرعالی در امل الاثر میفرماید شیخ ابو نصر حسن بن فضل  
حسن بن فضل که پسر این شیخ جلیل است مردی عالم فاضل محدث بود کتاب مکارم الاخلاق از او است  
و بعضی کتاب جامع الاخبار را نیز از او میدانند و اجماع نسبت آن بجد بن محمد شیری دیده شده ولی باین  
نسخه جامع الاخباری که شیخ ابو نصر منسوب میدارند نسخه که باسم محمد بن محمد شیریست تفاوت است علامه  
مجلسی قدس سره در مقدمات کتاب بحار الانوار میفرماید و کتاب مکارم الاخلاق را بعضی خود شیخ ابو علی  
طبرسی نسبت میدهند و این درست نیست بلکه آن تالیف ابو نصر حسن بن فضل پسر ابو علی طبرسی است چنانکه  
فرزند خلفش در کتاب مشکوة الانوار کفنی در ملحات دروع الواقیه و در کتاب بدایین تصریح کرده اند آن  
خود از کتاب مکارم الاخلاق آنجا که نیز انجام تالیفات و بروایت رسول الله صلی الله علیه و آله بحضرت  
ابو ذر غفاری شتال آورده معلوم و محقق میگردد که مصنف مکارم الاخلاق پسر ابو علی است میگوید بقول  
مولای ابی الفضل بن حسن النخعی یعنی پدرم فضل بن حسن چنین میفرماید فاضل ز نوزی از عبارات مجلسی  
فرموده که مکارم الاخلاق را مشرف بوده و این خلاف واقع است بلکه خلف را و صفای ذکر کرده و نام آن شیخ  
بزرگوار صاحب مشکوة الانوار علی است فهو البشیر ابو الفضل علی بن الشیخ ابی نصر  
رضی الله عنهما ابی علی امین الفضل بن الحسن بن الفضل  
رضوان الله علیهما اجمعین و اما فوت شیخ ابو علی طبرسی پس بر اتفاق مورخین  
و علماء رجال با صد و چهل و هشت و بقولی ضعیف با صد و نجاه و دو و اتفاق افاده و آنکه در بعضی از عبارات  
نویسنده اثباتین و جمیله و بلغ سنه ثمانین و ولد فی عشرين سبعین و او بجهانه  
رسیده است تا بنا کرد و چنین باین حدیث عادی باقی سقط شده اختلافی که بطاهر بنظر میرسد در محل وفات ابو  
طبرسی است و موافق محققان است که وی در سال پانصد و بیست و سه از مشهد مقدس ضوی شهر بصره و ارباب  
فرمود

# ابو علی الطبرسی

فرمود و آنجا در سال پانصد و چهل و هشت درگذشت و جنازه اش را از خاک بنروار مشهد مقدس حمل دادند در جانه مشهوره قبلگانه مدفون ساختند چنانکه قبرش در همین سنهات نیز وزارت معرفت و فاضل نوزی خود زیارت آن تربت مبارک فایز گردیده است و اینکه از این بابویه در فهرست نقل کرده اند که گفته است **مات فی المشهد المقدس الرضوی علی ساکنها التلام استوارت** و واقعاً وی البته در بنروار افتاده و جنازه اش مشهد الرضا نقل گردیده است و از این بابویه که این عبارت را از او نقل میکنند شیخ فخر الدین صاحب فهرست اسامی مشایخ معاصرین شیخ طوسی رحمة الله من بعد هم الی زمانه است و در کلمات علمای شیعه هر جا لفظ طبرسی میگویند باین شیخ ابو علی حضرت اگر چه شیخ ابو منصور احمد بن ابطالب طبرسی صاحب احتجاج نیز طبرسی بر وجه اطلاق میگویند ولی قبا بذهبن صاحب این عنوانست و بر بعضی از قاصرین تقدیر طبرسن مجول مانده و این دورا یکی نداشتند و احتجاج را نیز تالیف ابو علی طبرسی نگاشته و آن خطای شگفتی است و از این خطا سگفته اند که برخی در ضبط طبرسی شهر طبرس از بلاد خراسان نشان داده و در اخت زای رازی و نون حسنی و امثالها خیال کرده است چنین دانسته که طبرس جنوب است بطبرس و بر خلاف قیاس در نسبت زیاد شده و مشاء اشتباه آنجا نسبت و زمان و رقت و شان است چه صاحب احتجاج نیز از علما معروفین بایجاد بحریه معدود میگرد و گاهی هم طبرسی بولد صاحب این ترجمت که مصنف کتاب مکارم الاخلاق هزار الامانه است اطلاق شود و جمعی مگر نیز از فضل اصحاب را که طبرستانی بوده اند طبرسی میگویند و در تعیین این را تقریبه احتیاج است از جمله در باب محمد بن از اهل الاصل ترجمتی است مخصوص بنام شخص موسوم بمحمد بن الفضل کنی بانی علی و لقب طبرسی در صفت وی میگوید **کان عالماً صالحاً عابداً** و در این شهر اشوب عنه **عن تلامذة الشیخ الطوسی** میر معاصر میگوید و در فیت که این ابو علی طبرسی که نامش محمد است پسر فضل از اجداد شیخ ابو علی طبرسی صاحب مجمع البیان خداوندان

# ابو سهل و یحییٰ بن سیرکوهی

از پنجمین پانچهار صد بجزیه است اصل وی از جبال طبرستانست و معاشرت با سلاطین آل بویه و در زمان عضدالدوله بغن نجوم و بای تعلق بها سر آمد قرآن و امثال خویش و بر دیگر فضلار تبه تقدم و برتری داشت و او را در نزد سلاطین آل بویه و خلفا مکانی عظیم و رتبتی بی اندازه بود مترجم ابن قفطی مینماید که ابو سهل کوهی یحییٰ بوده است فاضل و کامل و بعلم بیات و بصناعات و اوصاف خبر و بر تمام اجزای آن فن بصیر بوده و در دولت آل بویه و ایام عضدالدوله و بعد از آن بر قرآن تفوق و تقدم بر دیگر مسلمین در کتاب حل و عقد نجوم که از مؤلفات قطب الدین بن عزالدین لاری است و معتقاً به اهل نجوم است بسیار مطالب کلید در نجوم از وی نقل میکنند و در دیگر کتابت نیز نام وی مذکور و مسطور است او دویم حکیمی است که دوره اسلام

# آب سهند کوهی

۲۰

اسلام پس از یکی بن ابی منصور و این علم رسد است و آن کار در سی سال تمام با تمام رسانید و پس از آن  
 امالی فن نجوم را استخراج از زنج او بود و آن رسد که یکی بن ابی منصور حکیم خلیفه نامون عباسی بنو عباس  
 رسید چنانکه در ترجمه یکی بن ابی منصور شرح آن خواهد آمد و پس از تمام آن رسد که ابوسهل مقیدی  
 آن بود چنانچه از فضائی حکما و دیگر علما از هر قبل بر حجت آن تصدیق نوشتند چنانکه اسامی حکما  
 اینک در ذیل ترجمت بیاید و آن منجم گانه پس از بنای صد و اتمام انفل و دیگر بخار من معاودت نمود  
 و تا او احسن ایام زندگانی در بغداد بود تقصیل این اجمال است که چون عضد الدوله و علی در سنه سیصد  
 هفتاد و دو هجری در و تاج تخت نمود شرف الدوله فرزندش که در آن وقت حکومت کرمان و زکاک  
 مکه را بدست آورد و در بغداد بجا می پروریدند سلطنت ممکن گشت بعد از تئیت الملک  
 لکری با هوا کشیده گاشته مصمص الدوله برادر خود که در بغداد امر الامرار بود از الملک مروان نمود  
 و از آنجا بغداد آمد مصمص الدوله را نیز گرفت و در بغداد است استقلال برافروخت چنانکه تقصیل آن خود  
 در کتب تواریخ مسطور و مضبوط است پس از یکذ افتا مت بعین منجم و انشمه را بخوانست و بفرمود صد  
 بنا کرده از اشخاص هر کس که تواند مقصدی آن امر شود و یا بکلیت هر چه در انفل در کار است حاضر نماید  
 بر همان مثال که اشارتی بدان وقت مینویسند عباسی یکی بن ابی منصور در آن دلو و عمده در انکار و من طبع  
 المدار همین منجم فاضل بود و ریاست انفل بوی مفضل گشت از آن روی که در علم هند و هیات و جوار  
 برون آلات و ادوات در ترو بار عین انفن مسلم بود آنگاه آن منجم کامل تمام انفل را امت گاشته  
 آنچه بکلیت آن کار بود خواسته حاضر کردند و مکانی اختیار کردند در دار الملک در آنزستانی که قرب  
 دروازه خطابین بود که بجهت آن عمل در بغداد بهتر از آن مکان یافت نمیشد و طرح آن بنای عالی بنداخت  
 و کمال اهتمام و اعتنا باستحکام اساس قواعد آن رعایت نمود تا مبادا آن بنیان عالی را هرگز  
 شود و یاد یوار ناشستی نماید و آلات و ادواتی که خود استخراج نموده بود در هر موضعی که محل آن بود  
 نصب نمود و در دو سال که شرف الدوله در حیات بود از تائید و توثیق و فراهم کردن اسباب رسد  
 لحظ جزئی فرو گذاشت نمود پس از آن سنه سلاطین آل بویه در انفل تقویت میکردند تا آنگاه که کار  
 با تمام رسیده و سی سال امتداد یافت پس از آنجام و اتمام امالی نجوم را بنای عمل استخراج از زنج و  
 گشت و فضلی انفن را کمال و ثوق به انفل بود تا زمان علا الدوله کاکویه که شرح الرشم در اصفهان  
 خواست بنای صد نماید و آن امر با تمام رسیده و سالهای دراز مبنای عمل منجم بر همین زنج بود  
 چنانچه دیگر تیر بر این کار اقدام کرده با تمام رسیده منجم استاد الحکا خواجه نصیر الدین طوسی است که  
 تقصیل آن در شرح حال خود او گاشته می شود با جمله آنچه در ترجمه می مطو است است که بسیاری از  
 امالی فضل و آمان که در انفل کالی داشته جمده ساله بر حجت انفل منجم نوشتند و چنانچه از اهل علم شایسته  
 خود در آن حضرت می نمودند اگر چه صورت بر آنها بدست نیامده است و آنچه در آن نوشته اند که در ترجمه  
 این فصلی مسطور بود در این مقام خواهیم گماشت صورت محض اول بسم الله الرحمن الرحیم مایه نوبت احدی بود  
 چنانچه

و منجم در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب



# ابو سهل کوهی

جماعتی که خطوط ایشان در ذیل این کتاب ثبت است از قصات و جواهر علم و کتاب و منجم و مهندسین در  
موضع رصد شرقی مبارک اعظم الله برکت و سعادت و دو تخته فلک نیدا جل منصور ولی نعم شاه شرف  
الدوله و وزیر المله اطال الله بقائه و اولاد عزه و سلطانه و تائیده و تمکینه در طرف شرقی مدینه السلام  
در روز شنبه که دو شب مانده بود از عصر المظفر سال سیصد و هفتاد و هشت بجمعی مطابق با شام دوم از  
خزیران سال یک هزار و دو دویست و نود و نه اسکندری در روز انبران از حسره و دو ماه سال سیصد و پنجاه  
هفت یزدجردی پس قرار یافت از کجی آنچه مشاهده کردند از آن آلات و ادواتی که خبر داد ابو سهل  
و یحیی بن رستم کوهی بر آنکه دلالت کرد بر صحت دخول شمس بر اس سرطان بعد از گذشتن یک ساعت بعد  
سوا که روزش روز مذکور در صدر این کتاب بود و اتفاق کرد جمیعاً بر آنچه جمله را یقین بران حاصل شد  
و وثوق و اعتماد بصحت حکم مذکور ایشان را حاصل است بعد از آنکه قبول کردند و مسلم داشتند جمیع حاضرین  
از مهندسین و منجمین غیر ایشان از آنان که ایشان را تعلقی باین صناعت و چیزی از آن حرفت باشد تسلیم و  
قبولی که میانه ایشان خلافتی در آن نبود که این الت جلیل با خطر و بدیع التی است و در نهایت استحکام  
صنعتان و دقت در وی فروخت بر جمیع الآتی که در اینجا معروف و معروف دانند و آنکه مستعمل این الت  
است به نهایت آنچه ممکن از امر مرصود و غرض مقصود بوسیله این آلات و ادوات می تواند رسید و موردی شد  
آن رصد می که یاد کرده شد با آنکه بعد سمت الرأس از مدار اس سرطان هفت درجه و پنجاه دقیقه بود و میل اعظم  
که آن نهایت بعد منطقه فلک البروج است از دایره معدل النهار است سه درجه و پنجاه و یک دقیقه و یک ثانیه  
باشد و عرض آن موضع که ذکر آن از پیش گذشت و در صدر آن واقع انحنای که گناشته شد و آن ارتفاع قطب  
معدل النهار است از افق آن موضع بحسبنا الله و نعم الوکیل و نسخه مخترعانی بر این صورت  
بسم الله الرحمن الرحیم دیگر باره مجتمع شد در روز شنبه که سه شب مانده بود از جمادی الاخره سال سیصد  
و هفتاد و هشت بجمعی یازدهم شهریور ماه سال سیصد و پنجاه و هفت یزدجردی بیستم از ایلول سال  
یک هزار و دو دویست و نود و نه اسکندری جماعتی که خطوط ایشان در اینصورت ثبت است از قصات و مشا منجمین  
و مهندسین دیگران از انالی علم هیات و هندسه مجتمع بود در وقت مذکور بر آنکه رصد نمایند باستعمال الت  
که ذکرش در صدر اینصورت گذشت در آن شمس بر اس میزان آن بعد از گذشتن چهار ساعت از روز مذکور  
بود که سه شبانه باشد و نوشت هر یک از حاضرین خط خود بصحت آنچه حاضر بود و مشاهده نمود از آنچه مذکور شد  
در تاریخ مذکور بحسبنا الله و نعم الوکیل اما جماعتی که حاضر بودند از مشاهیر فضلا که خط خود در حسره  
هر دو مخزن نوشتند بدین تفصیل است قاضی ابوبکر بن ضبه قاضی ابوالحسن خرمسی ابوالحسن ابراهیم بن  
بلال صافی ابو سعید یونس بصرانی شیرازی ابوالوفاء محمد بن محمد الحاسب ابو عابد احمد بن محمد الصافانی  
صاحب لایطراب ابوالحسن محمد بن محمد التیامری شیخ ابوالحسن مغربی و خط خود ابو سهل و یحیی بن رستم  
بصاحب رصد تا اینجا بود آنچه از ترجمان فعلی گناشته شد از تاریخ ثابت بن قره نقل شده است که گفت  
ابو سهل و یحیی بن رستم کوهی در تاریخ سیصد و پنجاه و هشت بجمعی در خدمت عضدالدوله بغداد آمد و زیاد

# ابو حامد مختار

۲۷۲

از حد عالم و فاضل بود و چند کتاب در فن نجوم از وی دیدم که در کمال جودت و خوبی و پاکیزگی رشته تحریر  
 در آمده بود انتهی و آن منجم دانشمند ثانی چهار صد و پنج هجری در قید حیات بوده سال وفاتش بیست  
 نیاید ولی آنچه از ترجمه وی مستفاد کردید مقارن بوده است با همین حدود مواعیات و مصنوعات و یکی  
 آنچه در کتاب الفهرست محمد بن اسحق ندیم و ترجمه ابن قهطی مسطور است از این قرار است که کتاب نیراکرالا که  
 و این کتاب چند جزئی از آن نوشته شده و نام تمام مانده بوده است کتاب الاصول و کتاب القیاس  
 از کتاب اقلیدس بوده است و این نیز نام تمام بوده است کتاب الپرکار التمام در دو مقاله و الفیثا کتاب الپرکار  
 کتاب صنعة الأسطلاب بالبراهین در دو مقاله کتاب احداث النقط علی الخطوط من طریق التحلیل و در  
 التریب کتاب الزیادات علی آرسیمیدس من المقالة الثانیة رساله فی استخراج الضلع المربع فی الدایره  
 کتاب الدوائر المتماثله

# ابو حامد حکیم مختار

از فضلاء یمنین و واسطه مانه چهار صد هجری است و معاصر بوده است با الطالع بعد عباسی در زمان القادر بالله  
 نیز ادراک نموده اصل او از صافانست که قریه بوده است بدور و در خراسان نشو و نما می او در بغداد بوده  
 است لقبون علوم معروف و بعلم هندسه و هیات مسلم عصر خویش خاصه در علم اسطلاب ساختن اجزا  
 و اعضای اونی نظیر و تر در ساختن آلات و اعمال صدیه سعیدیل بود و در تمام این آلات از اسطلاب  
 رصد و غیره تصرفات ینگو کردی که دیگر کسان و پیشینیان که از این علوم بهره داشتند ایشان را میسر نشد  
 و او نیز یکی از آن کسانست که در دوره اسلام مروج و مقنن قانون علم نجوم و اسطلاب و هندسه است  
 و سالهای دراز و ایام دیر باز در بغداد بساطتدیس کرده داشت و تلامیذ بسیار در مدرس تدریس و  
 ترقیات کامل و فنون فضایل رسید خلفای عباسی و سلاطین آل بویه او را محترم و مکرم میداشتند از  
 جمله مؤلفاتی که در ایام وی ترویج یافت این بود که بیاناتی را که در مجلس تدریس میگفت تلامیذ املامیکردند  
 و از برایش میخواهد مذبر آنها تصدیق می نوشتند و انتشار میداد و انالی فضل از یاده به بیانات وی عفت و  
 میل بود و مورد استغافات بهر حال در ترجمه وی آورده اند که چون شرف الدوله بن عضد الدوله در بغداد  
 حازم این شد که کوکب سعه را رصد نماید و این کار با بوسهل و یکن بن رستم مقرر داشت چنانکه تفصیل آن  
 در ترجمه بوسهل شرح گذشت رصدخانه درستان دارالملکه بنا کردند پس از انجام و اختتام از رصدخانه  
 شرف الدوله بعینه نمود تا جاعلی از انالی فضل که در آن صنعت بر اعنی داشتند بر صحت الغل تصدیق بنویسند  
 از جمله ابو حامد احمد بن محمد صافانی بغدادی بود که شرحی بر صحت و خوبی از رصد بکاشت چنانکه اساس  
 ایشان در ترجمه بوسهل نگاشته شد باجملا نفاضل دانشمند روزگارنش در بغداد بتالیف و تدریس  
 میکند شت تا بر حسب سم روزگار ایام زندگانی برود و نمود سال وفاتش مضبوط نیست ولی از ترجمه و یکی  
 چنانکه مستفاد گشت مقارن بوده است با سعیده ثانی هجری